

هدایتی نحو

۷۴، ۹۰، ۷

اَلْحَبَّةُ مِنَ الْعَبْدِ لَا يَجَاءُ بِغَيْرِهَا.

تعلیق: الله عن الرسول

هذا كتاب الهداية في النحو

مرتبیه اسم از من و الیه مضاف الیه حال
معرفه و صیغه بیا نیاید و یا ظرفیه

لا یجاء (ما است و اخذ من) [لام] همیشه جار و مجرور متعلق
ظرفیه (مکان یا زمان) [فخا] به متعلقی است به جهت
بیانیه (جنس) [من] آنکه معنایش ناقص است.

متعلق جار و مجرور ← افعال عموم: در جمله همیشه خاص میسند (بودن)
حفظ من: است (حفظ کردن)

* اگر متعلق از افعال خاص باشد و درش واجب است، در عموم واجب است حذف آن.
* متعلق همیشه با فعل است و یا شبه فعل.

* اگر جار و مجرور بعد از معرفه واقع شود حال است و اگر بعد از نكرة واقع شود صفت است.
حال مرئی: زمان حال (مضارع)
نحوی: کیفیت کار

* بعضی مصدر را متعلق فرض می کنند (الهدایة) و بعضی فعل عموم (كان) را.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جبار و مجبور مضاف فی اسمیه صفت صفت

اولاً ما یتبع به الرحمن ترکیب کل تراخ

هستند اعراب القرآن (۲ جلد) قاعده

ال استراق : حمد باری خداست تقدیم ماحقه الباقی بنید الحصر

جنس : حمد باری خدا (مخفی خدا) این تقدیم مفید بنایه است چرا که معنی تحقیق نامی رساند.

مهمما یعنی من شیء بعد الحمد و الصلوة أما بعد

مضبوط : ضابطه دار مهمات : اصول (هم ها) به سبب کتب کاغذیه ابن حایب

لسمیت : دو معنی است معنی دوم هم در آنرا بود و اصل باشد هم به واسطه

بلای شیء (در تاریخ نخی)

خدمات متقابل (مؤثر)

ادبیات متعهد

تعریف علم

تاریخ علم

مسائل علم

مبادی علم

غرض علم

منابع علم

موضوع علم

اصول فقه ج ۱ در تعریف اسم و فعل و حرف حدیث دینی

* واضح نخی حضرت علی (ع) است.

* موضوع علم چیزی است که در مسائل آن علم حول و حوش ~~موضوع~~ آن مطلب بحث می کند.

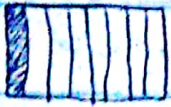
هلاک افتراق علوم موضوع آنهاست.

* مسائل : چیزها و مطالبی که در هر علم مطرح می شوند.

* مبادی : قبل از ورود به علم باید آموخته شوند.

* علم نحو چه باری دهد؟ - احوال اواخر العلم اللغات من حيث الاعراب والبناء

کيفية ترکیب بعضا مع بعض



* فایده نحو: صیانة اللسان عن الخطأ اللغوی فی كلام العرب

۷۶/۱۰/۹

بسم الله

تعريف - تعريف - ثلاثة - ثلاث

حيث: صني كيفية: معطوف به الاعراب جمع: استدارة ليراد حروف جر است

لفظ مفرد: ثم ثل اللفظ متصل است و ثم ثل اللفظ متصل است

كلمة: قول مفرد: صني ان نقول ثل اللفظ متصل است و ثم ثل اللفظ متصل است

سوطي: ايراد ان ابن است که به عقیده و اعتقاد هم قول گویند لکن ما به آن حکم نمی توانیم

فرد خاص و جمع کذا، معینی

جمع (قرار دار بودن) به جهت تکوین زیاد و رایج است معینی

مفرد - تنه برون - تعریف ما ثل اللفظ متصل است

جمع برون

مضاف و مضاف الیه نیست

صفت و موصوف نیست

جمله نیست (که در اینجا این معنی وارد است)

دلیل سه وقت برون: (۱) دلیل نقلی: چون حضرت علی (ع) در روایتی انگونه تقسیم کردند. (نقدی)

کلمه به اسم و فعل: (۲) عقلی: استلال می کنند که کلمه غیر از سه نمی تواند باشد.

دعوت: (۳) دلیل استقرای: معنی تقسیم غیر از این سه قسم نیست.

تفسیر القامی

دلیل عقلی ← هر کلمه یا معنی مستقل دارد ← با دلالت بر زمان می کند { فعل }

و یا معنی مستقل ندارد { حرف } و یا نمی کند { اسم }

پس به این ترتیب کلمات را خواهد بود که در این مجموع نباشد لهذا هر کلمه یا اسم است یا فعل و یا حرف و یا غیر.

لکن وقت غلبه زمان دو قسم است یا گذشته و یا آینده و در ادبیات ما سه زمان فرض می کنیم: گذشته حال آینده.

حد یعنی تعریف غنی مقصود : حال است

۱۰ اردیبهشت ۱۳۶۷

«سبب»

- علامات اسمی
- ① می شود از آن خبر داد « علی آمد » [مخبره عنه]
 - ② بواسطه آن خبر داد « علی قائم است » [مخبر به]
 - ③ نمی تواند به کلمه دیگری اضافه شود « غلام زید » [مضاف]
 - ④ ال تعریف بگیرد « الرجل » [معرفه]
 - ⑤ مجرد باشد [مجرد]
 - ⑥ تنوین بگیرد [متون]
 - ⑦ تشبیه و جمع دارد [مثنی و جمع]
 - ⑧ فقط با اسم و تلافی صفت آید [موصوفه]
 - ⑨ اسم و تلافی معنی شود [تغییر]
 - ⑩ فقط اسم و تلافی فعل آید [مضارع]
- چون عراسر علامتی برای
- معناش است فلذا آنرا از "و" گرفته اند. هتدء ← مبتدا
- معل فقط خبر واقع شود.

- علامات فعل
- ① فقط می تواند مجزاً واقع شود و لا ینفرد.
 - ② قد می گردد.
 - ③ سین " "
 - ④ سوف " "
 - ⑤ مخبر می گردد.
 - ⑥ به ماضی و مضارع صرف می شود.
 - ⑦ ضمیر بارز مرفوع به آن می تواند متصل گردند.
 - ⑧ می تواند امر و نهی داشته باشد.
 - ⑨ ما یتأنیث ما کن بگیرد.
 - ⑩ فون تأکید بگیرد.

۱۱/۱۰/۷۶

بسم تعالی

حرف = کنار { چون در جمله کنار واقع می شود و اصل نیست }

* علامات حرف عدم وجود علامات اسم یا فعل است

ارتباط بین دو اسم : زید فی الدار

فوائد حرف : " " فعل : ان تصیبت اخصی

" " اسم و فعل : ضویبت بالحسبة

" " دو جمله : ان جاشی زید فاکر

آئی : حرف تفسیر { حرفاً ای طرخاً }
تفسیر تفسیر

نمونه کار تحقیق: ۱) وجود دو کلمه ۲) وجود اسناد [بیخ اسکت بودن]
 اذ (تعینیه): زیرا ۳) ثلاث ثلاث

نمونه کار تحقیق: ۱) انتخاب کنند و مسائل از قرآن برای آن بیاد آورند.

بذل

* چون اسم حالات متفاوتی در جمله نگردد بجز شناخت آن نیاز به اعراب داریم فلذا اسم در قلم معرب است
 # همیشه جزیه خلاف اصل است دلیل می فرماید.

اسامی معربا: ۱) هر اسمی که با غیر خودش ترکیب شده باشد.
 شرط معرب بودن: ۲) مثبت به معنی الاصل نباشد {حروف و افعال معنی دار}
 - شباهت باید هندی باشد یعنی نزدیک کنند باشند.

الذین: شباهت عربی دارد و در حوزة تشبیه و جمع شده شباهت اسمی دارد هر معرب بودن را حفظ کرده است.
 قول: سَعَوْح: هتککن: به اسم معرب گویند چون قدر کنند است.

اعراب کلمات اصلی

انواع اعراب (از حیث امنافی)

رفع	نصب	جر
۱) اسم مفرد منفرد معرب	۱) اسم مفرد منفرد معرب	۱) اسم مفرد منفرد معرب
۲) جمع مؤنث معلوم	۲) جمع مؤنث معلوم	۲) جمع مؤنث معلوم

بدل

بدل
 ۱. کل من الكل : جانی زید اخوت
 ۲. بعض من الكل : ضربت زیداً رأسه
 ۳. اشتغال : اعجبت عمره علمه
 ۴. الغلط : جانی زید جفت

لس هر غیر منفردی به جهت
 شباهت فعلی اینگونه شده است

فعل دو خاصیت دارد : ① احتیاج به مفعول

② اشتقاق از مصدر که این دو خاصیت خلاف قاعده اند

به جهت وجود این دو خاصیت فعل از اسم جدا شده و نمی تواند مجرد تنوین بگیرد.

دو راهی که دو خلاف قاعده داشته

باشند فعلی است فعل می شود

* اسباب غیر منفرد ۹ تا است که اگر در امر اوتار از آنرا جمع شود، غیر منفرد می شود.

عدل وصف تأیید معرفه عجمه
 جمع ترکیب وزن فعل مان زاید

فعل مجرد

بدل

عدل وزن فعل

عدل جمع علمیت

مفعَل ، مفعَل ، فُعَل

عدول

عدل ها هیچوقت وصف نیستند همیشه اسمند

عدل و وصف

جمع آن فعلیات و مفعولات

وزن بی سی جمع مؤنث (مذکر آن اجمع است) فَعْلَات

وصفی و جماد جمع آن فُعَل (مُجَرَّد)

جمع عدول کرد جمع

سر چون جمع مؤنث است باید جمع باشد

أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطُ الَّذِينَ ... ① و ②

فَرَادِهِمُ اللَّهُ مَرْضًا ③ و ④ اشتمال

وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ... ⑤ و ⑥

فَأَمَّا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَدَى ⑦ اشتمال

فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا ... ⑧

① آخری : پایانی آخری : جمع آخری فعل از ⑤ بدل و مؤنث : آخری [در اینهاست منفرد است]

② آخری : دیگر فعل تفضیل (أَوَّلُ خُر) مؤنث : آخری

آخری : بدل و مؤنث : آخری [در اینهاست منفرد است] آخری : مؤنث : آخری

وصف علمیت

«ارحم و ارحم» وصف بودند اکثرین علم رفته اند و نام نوعی حار
 «اربع» به اصل اسم بوده و اکنون وصف شده است. حیات : حار

و ما فقط به اصل کلمات کار داریم نه کارهای امروزی ایشان

لفظی : به تاء ، به الف مقصوره ، به الف ممدوده

مورث ← معنوی + علمیت (تبدیل تکیب می شود) ← غیر منفرد می شود

✓ فقط : تاء + علمیت = ~~علم~~ از اسباب می شود و علمیت هم تکیب می شود غیر منفرد می شود.
 * به انصورت است که علمیت که خدا یک سبب است ، سبب بران تاء را با الفعل می کند.

حقیقی از مورث ها به جهت تعیل نبودن

از غیر منفرد می افتند

... والشركين همكين حتى تأتيهم البئنة ① و ② كل اذكل

... له الدين حشاد ③ و ④ كل اذكل

... ما العقبة فاك وقبة ⑤ و ⑥

... ما الطارق النجر السائب ⑦ و ⑧

... نقي الصافي الاولي صافي ابراهيم ⑨ و ⑩ كل اذكل

... موعود و غود ⑪ و ⑫ بعض اذكل

... ما يتجنى كتاب مرقوم ⑬ و ⑭ كل اذكل

... ما عاتيون ⑮ و ⑯

ابدال

حرف اول اسم چون نام غیر عرب است

تأنیث بالف ممدودة { این دو سبب به تنهایی نمی تواند اسم را غیر منفرد نمایند و

در اسم مذکر به اسم مؤنث تبدیل یافت تا عدد و حرف الف ممدوده
الف ممدوده در اسم مذکر و الف ممدوده در اسم مؤنث پس وجود آن
لازم است و همین لزوم می تواند از سبب غیر منفرد بودن است

در عبارت

شرایط سبب بودن جمعیت

① علم بودن در جمعیت

② ثابت بودن است

معنی

اضافه

موصول

اشارة

الف

کلب جمع ← اکتبا جمع اکتلاب
الجمع

منتهی الجموع : آخرین جمع مذکر

معنی دیگر نمی توان از آن جمع سبب

افاعل ، افاعیل ، فواعل ، فواعیل ، فاعل ، فاعیل

شرایط سببیت جمع

① بعد از الف جمع دوم حرف متحرک باشد

② اولی از آن در مکرر باشد

③ حرف اول مکرر مفتوح است

④ سومین حرف آن الف است

غالباً منتهی الجموع بر این شش وزن می آید

مذکر بی علامت تشخیص جمع

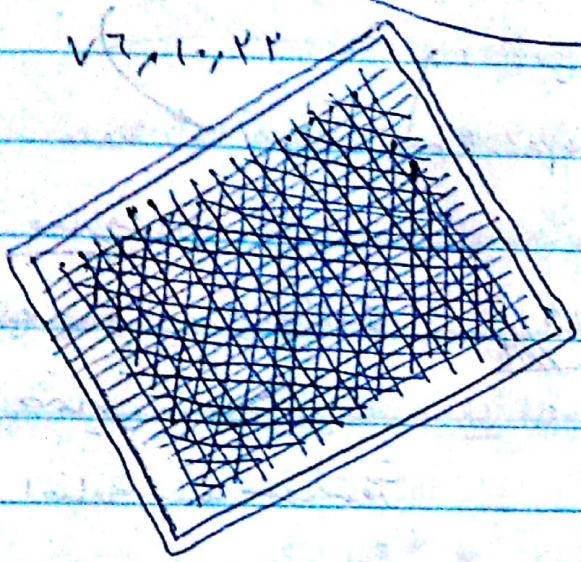
منتهی الجموع

شرایط سبب بودن منتهی الجموع آن است

که تاء تأنیث قبول نکند و مکرر باشد

* اشیاء جمع محذره را سبب دهم برابر غیر منفرد بودن عرض کرده اند :
 ۱- جمع
 ۲- اشیا از جمع محذره

اسباب غیر منفرد



۲- سبب

هدایه الناظرین

فصل است

اضافه : غلام زید

وصف : جیل رفیع

اسنادی : زید قائم

تفنی : خمسه عشر

مزاجی : سید

ترکیب

شرایع سبب بودن "ان" زاید

* شرایط سبب بودن ترکیب :

① علم باشد

② ترکیب اضافی و اسنادی نباشد

اگر در صفت باشد :

③ زائد باشد

اگر در اسم باشد :

④ زائد باشد

⑤ مؤنث "فعلانه" نباشد

⑥ علم باشد

لذمان ① هم نشین در تراجمی - تدما

② پیشین - ندمن

مختص به فعل : فعل

اوزان فعل

اعناب فعل :

مشترک بین فعل و اسم : فعل

وزن فعل - علم

وزن فعل - وصف

بدل

جاءت
ما تدریج
ما تدریج

علمیت بشری تأثیر و سببیت آن است.

اسباب و دستاورد علمیت با آن جمع می شود.

جائنی خالطه و خالطه آخر

جائنی زعفر و زعفر آخر

غير منفرد (علم) معرفت است

معرفه (علم)

نمره در معرفت است

غير منفرد

که هنوز سبب بدل موجود است.

هیچ سببی وجود ندارد چون تأنیف از بین

(با از بین رفتن علم بشری است)

* ال و اضافه چون از خصوص اسم هستند و متعلق بر غیر منفردی داخل شوند آنرا منفرد می گویند.

ف و ع و ا و ه و و

- | | |
|---|-------------------|
| ۱ | فاعل |
| ۲ | فائب فاعل (مفعول) |
| ۳ | مبتدا |
| ۴ | خبر |
| ۵ | خبر این (واحدش) |
| ۶ | اسم کان (و) |
| ۷ | در طاولا شبهه لیس |
| ۸ | خبر لای نفی جنس |

شبه فعل اند {
(اسم فاعل و مفعول)
(مکان و زمان)
(مصدر و صفت مشبه)

i مکمل است که اسم بوده و متعلق فعل یا شبه آن باشد که به او اسناد داده شده است و بر او قائم باشد.

① اسم باشد ⑦ قبلی فعل یا شبهه آن باشد

⑧ به فاعل اسناد داده شده باشد (مفعول یا شبهه) ⑨ فعل قائم به فاعل باشد

« قدام اینگونه عمل می کردند »

(۱۲) از لحاظ تائید:

صحة

- مؤنت مجازی
- مؤنت حقیقی

مؤنت مجازی

- [تطابق]
- [عدم تطابق]

مؤنت حقیقی

- [تطابق]
- [تطابق]

اسم ظاهر

- مؤنت مجازی
- مؤنت حقیقی

مؤنت مجازی

- [جازی]

مؤنت حقیقی

- [فاصله بیافته]
- [فاصله پیافته]

[جازی]

[تطابق]

(ملاحظه شود است جمع مکسر)

الرجال من یوم

ضرب موسیٰ عیسیٰ ① رفع فاعل ② تعدی فاعل

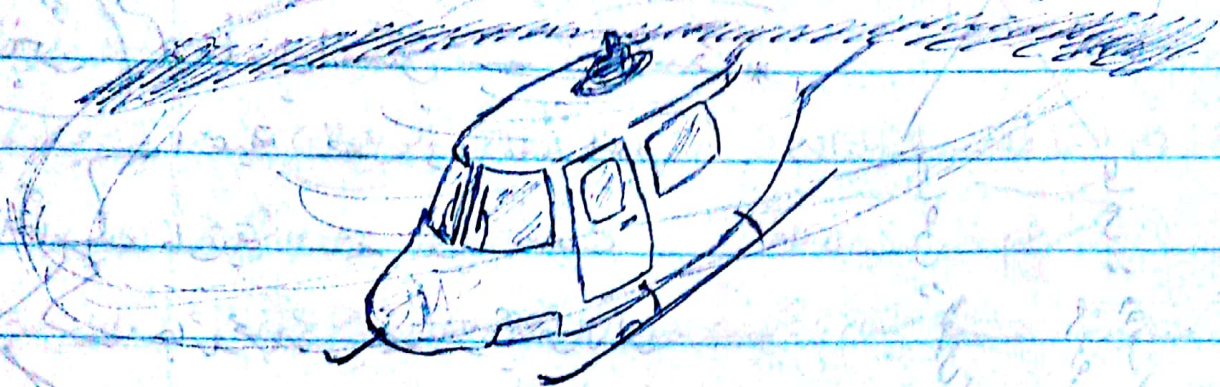
۲. گوئیم در این حالت واجب است که فاعل بر مفعول مقدم شود تا استنباط پیش نیاید.

نثر ایلے و جواب : ① مقصود بودن خورد ② احتمال اشتباه می طلب خورد.

حذف خلاف اصل است.

هر حذقی يك قرینہ می خواهد۔

حرفی ← فعل : استناد به فهم طرف مقابل توسط جمله میسر که ذکر شده است.
 ← فاعل و فعل : " " " " " "
 ← فاعل : (خبر نگار است) در باب "تنازع" و "امفل" تعجب و "مجهول" یافت می شود.



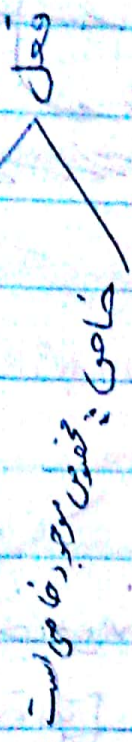
اصل خبر نگار است و فاعل در ابتدا معرفی می شود

نگاره نگاره مسووعه معرفه

نگاره در سیاق نقلی افاده محو می کند:

چون "همه افراد" فقط یکی است پس هر فرد را "افراد" است. ما احدی خبری نقلی
 بعد در نتیجه از مسووعات نگاره است.

سلامتی علیک ← نمی الامل ← سلامتی علیک



حروف آن واجب است { ولات بر وجود مطلبی می کشد و بر
هر موجودی صدق می کنند .

۴۹) اسم الفاعل من مقصود ما رفع داره است.

اَضَارِبُ نِدٍّ - چون شرط تمام ندارد مورد محب مانعیت.

(۱) ضارِبٌ زَبَدٌ فاعل سبب سبب جنبی
 مستبدار و منفی فاعل جانشین خبر ترکیب ظاهری
 خبر مقدم مستبدای مؤخر ترکیب واقعی
 [مضارع کرم آورد در ① الزیدان] راجعی توان بدل گرفت به دانستم می
 به دانستم امتحان کنم و مراد شد گفت می نمود و لیس می گیرم در حالیکه ابداً نگویم
 نیست چون «ان» میروست که بتوان برایش بدل آورد بعد از تنه عداوت کشید
 و اعجاب است و پرس ... البته حق را در تلویح بدیعی حواسش بنمود و گرنه این
 حد در حدیث ...؟! [ث] ۷۶/۱۰۲۹

* در مستبد و خبر می شود بر حسب غرض خبر را مقدم و توان کرد و نه در مورد ان می توان خبر را
 برابر ان مقدم کرد مگر در یک حالت و آن آنست که خبر ظرف باشد : ان حی الدار زید
 به جهت اینکه ظروف قوسع دارند (درست است هر جا می تواند واقع شوند)
 ان ، کانت ، لکن ، لی ، لعل

* به هر فعلی که بعد از خودش را برای فاعل ثابت کند عقل نام است : ضویباً زید (ضویباً ← زید)
 نیز ناقصه است → کان زید قائماً (قیام ← زید)
 [تجرب] کن فیکون → هر دو ناقص هستند
 انت ناقص → صار زید غنیاً (زید غنی شد) [زید متحول شد به سوی غناء] [تجرب] ناقص → صار زید (زید متحول شد) [میدرست]
 [حجت جابر در مورد افعال ناقصه] (نام) اصبح زید غنیاً (صبح زید غنی شد) [زید محض صبح غنی بود] [تجرب] [تجرب]

کان ، صابر ، اصبح ، اسی ، اخی ، ظل ، بات
 آخن ، عاذ ، عدا ، راج ، مازال ، مافقی ، مانتق
 مادام ، لیس ، مایویش ، صابر ، مای نانیہ
 مای مصدریہ ، مای نانیہ

* تقدیم خبر کان بر اسم کان جائز است و صی قديم آن بر خود کان هم جائز است .

لے (از کان تا راج ، باقی این خبر مستند)

"سبحه تعالیٰ"
 ۷۲، ۱۱، ۴۰

"با و لا" شبیه بلیس ← خبر کان منقوب است و اسمی مرفوع .

لے فقط بر نكرات داخل می شود .

"لائی تقی حبش" ← اسمش منقوب است و خبرش مرفوع .

و اگر مرفوع باشد مبنی بر فتح است

دست و پا

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
لے مفعول مطلق	لے مفعول به	لے مفعول فيه	لے مفعول له	لے مفعول معه	حال	تمیز جا	مستثنی	خبر کان	اسم آن	اسم لای تر خبرش	خبر ما و لای شبیه لیس

مفعول مطلق : هو مصدر بمعنى فعل مذکور قبله

و يذكر للتأكيد هو مفعول دائماً

و البيان النوع

و بيان العدد

جلوساً { حردو قابل استفاده است

فعلات فعوداً { چون هم معنی اند

فروق اللغوية : فرق مکرر است
یعنی عوده است

فعود : از حالت ایستادن به نشستن رفتن

جلوس : از حالت دراز کشیده به " "

جائز : سماعی : در مقام خاص : حنی مقدم [مَدَسَتْ مَدَرًا]

نیایی : حنی که قرینایی باشد

واجباً : سماعی : شحراً [شكرت شحراً]

سقیاً [سقاءك الله سقیاً]

حنی مصدر نیست :

* توجه برای "حنی" ① از موصوف خود (مقدماً) کتب مصدریت کرده است و حنی فعل را همراه دارد (مقدم)

② مقدم مصدر نمی است پس حنی از صفات است و خود کتب مصدریت می کند

بجمله " "

[یا دم رفت در مورد نزدیک شدن و محضر با آن سبزه خدا می کشم !]

مفعول به : هو اسم ما وقع علیه فعل الفاعل

① سماعی امر و نفسه [دَعِ] و اشتهو حنی لکن [اقصدوا حنی]

احلاً و سحلاً [أَنْتِ دَكَاةٌ] (صفت بر معنای مخدوف نسبت است)

② قیاسی تحذیر : ایاك و الأسد [أَنْتِ نَسْنُ مِنَ الْأَسَدِ]

الأسد الأسد

* خاص و او حذف می شود

فعل مخدوف را تفسیر نکند

۳۷) قیاس ← اشتغال : زیداً ضی بیه [ضی بیه] (ضی بیه)

حذف واجب

۴) قیاس ← مذی

فعل مخدوف

۱) وجود ک اسم

زیداً ضی بیه

۲) وجود فعل یا شبه فعل بعد از آن

زیداً مرتب به (فل جاورش را تفریب کرد)

۳) اعراف آن محل در آن اسم

زیداً اُضی بیه (شروع را ندارد)

۴) مشغول شدن آن فعل به غیر

زیداً ضارباً اما (شبه فعل دارد)

۵) اگر ضمیر نبود فعل به آن اسم مشغول می شد

نکته

۸۶، ۱۱، ۸۶

ندائی

همیشه مفعول به است

اللهم ارحمنا

أطلب زیداً یا زید

یا ه یا ه یا ه

یا ، ایا ، هیا ، ا ، ای

خطاب قرار دارد

[جائش زیداً] (جاء)

ندائیات

۱) مفرد معرّفه

یا زید

۲) نكرة مقصودة

یا رجل (یا مرد پرست)

معنی برعلایت رفع

۳) غیر مقصودة

یا رجل حذ بیدی (عبرنا بیانه از خبیث)

عرب و مقصود

۴) صفات

یا عبدالله

۵) شبه صفات

یا طالعاً جیلاً

«استغاثه» - کمک خواستن

لام ————— یا نَزید [استغاثی نَزید] مجروری
الف ————— یا نَزیداه صحیح است مبنی بر فتح

☆ والی مدین اخاهم سَعِیًّا غُثَرَت (۳۶) بدل از کل

آیه ۷ بره حجه به آن مانند قطب است جابر دارد آیه ۹ جان کوره "تم" به کار بردیم غاصد نازدین دو کل را الی ساند

ترتیب انقضای است آن طراحتی هم را مطرح کرد است

لا تر ۱۱/۷

مگر بعد

اسم که با ال معرنه حمت بنی توان مجدداً "منادی" معرنه کرد فلذا یک واسطه است به کار می رود:

اَکْهَ و اَکْهَ

های تنبیه

یا اَکْهَ الرجلُ

صفت برای اَی (عطف بیان هم می شود گرفت)

وَصَلَّیَ مَبْنِیَ بَرَفْتَم و منادی

* های تنبیه مخطف را آگاه می کند که منادی حقیقی لغت بعد است و نه "ای".

«فرخنده» - شَبَّكَ كَرَحَ مَنَادِی

یا هَالِكُ یا مَالُ { جانِ الیومین است بین حرکت اصل و بنای رفع منادی

حکایت و ناز و

وا د یا

وا نَزیداه

«فَعُولٌ قَبْلَهُ» — همان ظرف است

زمانی ← شخصی (محدود) ← «فِي» همیشه مقدر است

مکان ← شخصی (محدود) ← «فِي» هرگز مقدر نیست مگر در سرفصل:

سگی، خنجر، تزل

فان الیوم الجمعه

خروج السجدة

جلسة خلفك

جلسة في المسجد

سورة نمل آیه ۱۸ چنانکه است باری

سوره یونس در قصه در قصص قرآن باری و سوره یونس کشته اند و این

نمونه است که خداوند ذکر فرموده که این یک سوره یونس بود که کفر و کفایت را تقدیر می کرد و این من و این است

آیه ۱۶ سوره ۷۱ ایتل

تأکید غل ۵۱

۷۶، ۱۱، ۸

سورة یونس

[خبر رسیده است که امروز صبح اخبار عید یونان فردا را اعلام کرد]

زجاج گوید: مفعول که در جمله دارد این همان مفعول مطلق است: ضربه تأدیباً

ضربه آدبک تأدیباً

شرایط مفعول

۱) قبول لام تعلیل ضربه للتأدیب

۲) یونان آنرا مستأخر دارد: التأدیب سبب للفتور

۳) از جنس تشبیه باشد: ضربه تأدیباً

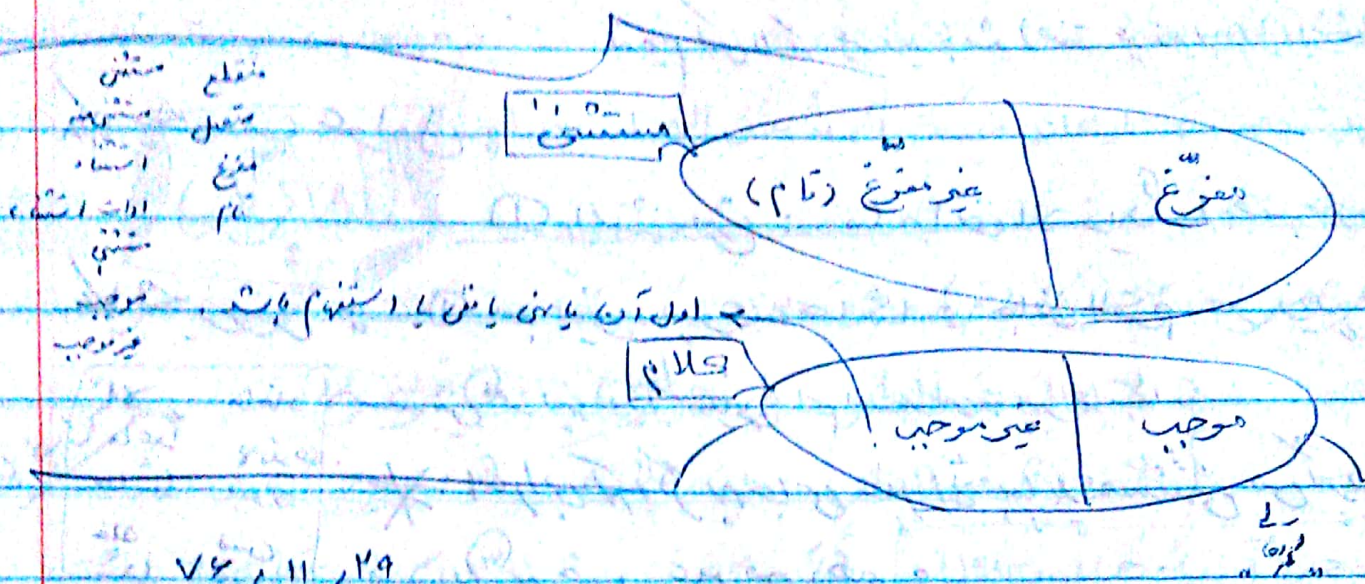
۴) بتواند در جواب سوال «لِمَ» واقع شود

مفعول مطلق همیشه مفعول است و اگر در جملی حاصل می شود

من باینه

طاب زید خلقاً : زید خوب شد ، (از جهت اخلاق) — اباً و پدری

* اغلب جانی غیر مفرد مقدار نباشد بصورت مجرور می آید : جانی حدیدی (مضاف الیه می شود)



واجب الضم : مورد

اعراب استثناء : جانی الضم والرفع : مورد

جسب عوامل : مورد

الاستثنای (استثناء کتم) مجرور :

واجب الضم : ① متقل - بعد ال - ملام نام - موجب : جانی القوم الان زیداً

② متقطع : جانی القوم الاحماء

③ مستثنی بر مستثنی منه مقدم شده باشد : ما جانی الاخلاق احمد

④ بعد عدا و خلا : جانی القوم خلا فیداً

⑤ بعد ما خلا ، ما عدا ، لا يكون ، ليس : جانی القوم لا يكون فیداً

جانی الضم والرفع :

① غیر موجب - مستثنی منه مذکور : ما جانی احلاً الا زیداً (زید)

اگر متنی را بدل کنیم "الا" استثنائیه نخواهد بود بلکه صفت است از برای متبوع بدل:

ندیم کسی را که غیر زید باشد (صفت غیر زید بود) را داشته باشد

① استءاء وقرع : ما جائي الزيد (بموجب فعل ما قبل)

سید بن محمد ابنو فقط عینی اسم است و عرب پس اعراب دارد.

ما خلا	الا
لا يتركه	ما عدا
يسوي	حاشا
ليس	خلاف
عني	عدا

ما جئني احداً عني زيد (الا زيداً)

۱۰. با نرسد کند میر طاعت مستثنی اعراب فریاد (استثنای)

v_2, n, d

۱- کمر

* درستی صریح از ادوات فعلی نمی توان استفاده کرد.

اصل فتح

عن	عن	است
إلى	است	عن

لو كان معصما لجمه الى الله لفسدتا

بدل

لو كان محييا آلهة ليس فيهم الله لفسدنا (نكرة موصولة)

لو كان محييا الا الله لفسدنا (يعني اگر همراه خدا چیز دیگری وجود داشته باشد فسادناخ در هر دو عالم من دبیته و آیه و کلمات است)

الجزال

لو كان محييا آلهة على الله لفسدنا

۷۶، ۱۲، ۴

نکره

فار جزال: جزال نکره را می گویند که در مورد آن این است که در آن نمی توان گفت دو نفر از آن جزال مرعوب است

لا رجل في الدار من جلال (۱) نکر جزال کند
لا رجل في الدار من جلال (۲) اسم و جزال نکره اند

نکره

زمن حمد آینه جمال و جلال
عول بر آید

(۳) اسم لا متصل به لا است

(۴) خبر لا به لا مقسم نمی شود

(۵) حرف جر به لا وارد نمی شود

(۱) نکره مضرب: منصوب

(۲) نکره شبه مضرب: منصوب

حرف جر به لا

(۳) نکره مفعول: مفعول به علامت مضرب (چون اسم لا با جود لا ترکیب شده اند و اسم تبع است)

(۴) مفرد معرفه: لا عن عن نکره ~~لا رجل في الدار~~ لا رجل في الدار لا عن

(۵) مفرد نکره فاعله دار: لا عن عن نکره لا رجل في الدار لا عن

نکره

۷۶، ۱۲، ۴

لا رجل في الدار ← نفس جنس جمع

رجل ← نفس جنس جمع

رجلين ← نفس جنس جمع

نفس دو مرد جماعتی که شبیه به هم می باشد

بدل

تعريف مختصر به عدله

مضاف الیه (در معنای ۱)

مضاف الیه
مضاف
تابع



هواس است که چه به او نسبت داده شود به واسطه حرف جر

حرف جر : فاعل و مفعول

تقدير : غلام زید

(در معنای خاخر) که ۱۰ الهمی که بیت المضاف حرف جر مقدر است

لفظی حذف تثنین وال و نون در تثنیه و جمع (تخفیف لفظی)

عجربه بودن مضاف الیه

مفعولی

فایده اضافه

افزاد دو اسم تثنیه شدت اتصال است
و تثنین و نون مانع اتصال هستند پس حذف میشوند

۷۶، ۱۲، ۶

تکرار

معنوی : معرفه : کتاب زید (باید مضاف الیه معرفه تر از مضاف باشد)

محدود : غلام رجل

لزام الیه : ① مضاف الیه در حالت اول باید معرفه باشد

② مضاف باید نکره باشد

معنوی : هر دو نامیده معنوی و لفظی را دارد

اضافه لفظی :

= "اضافه صفت به معمول خودش" =

اضافه لفظیه در تقدیر جواب است . زید زنده عمر است . زید زنده
چون با اضافه «ضارب» ضارب زید عمر ← ضارب زید

معرفه نمی شود (یعنی اضافه مضارب را معرفه نمی کند) پس فایده معنوی نداشته فقط تخفیف دارد

در گویند چون در اضافه لفظیه غرض خبر دادن است و خبر به فایده معنوی نمی ریزد.

لا مثله (ملکیت ، اضافه صفت)

اضافه معنوی
ظرفیه
بیانیه

۷۶، ۱۲، ۱۷

مضائق بیا و السکام

صحيح : غلام # غلامی

جاری مجری الصحيح : ظبی # ظبی

آخره بیا و مکسر ما قبلها : قافی # قافی

آخره واو منصوم ما قبلها : مساعی # مساعی

اسماء سته : أبی # ابی

شبه ۷۶، ۱۲، ۱۷

امتنان هدایه

حرکت بیا و متکلم

سکون [ظبی لیس]

فتحه [اضرف کات]

أبی ← أبوی ← أبی ← أبی ← أبی
بیا بیا و او بیا و او بیا و او بیا و او بیا و او بیا

ادغام صدت می کند : أبی

نمی گیرد (أبوی)

وارد لام الفعل مخدوف حشام افندنه بانه می گردد

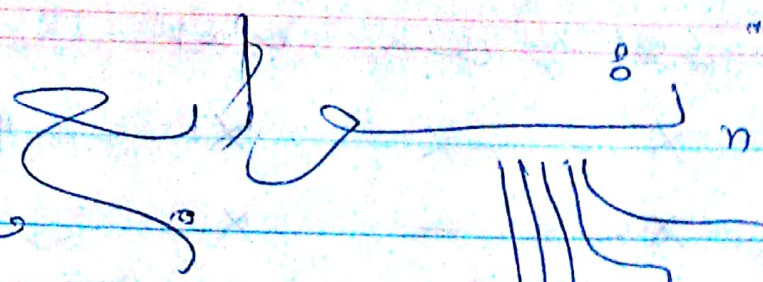
اقوال

أبی

بدل

۷۶، ۱۲، ۹

د
ب
ج

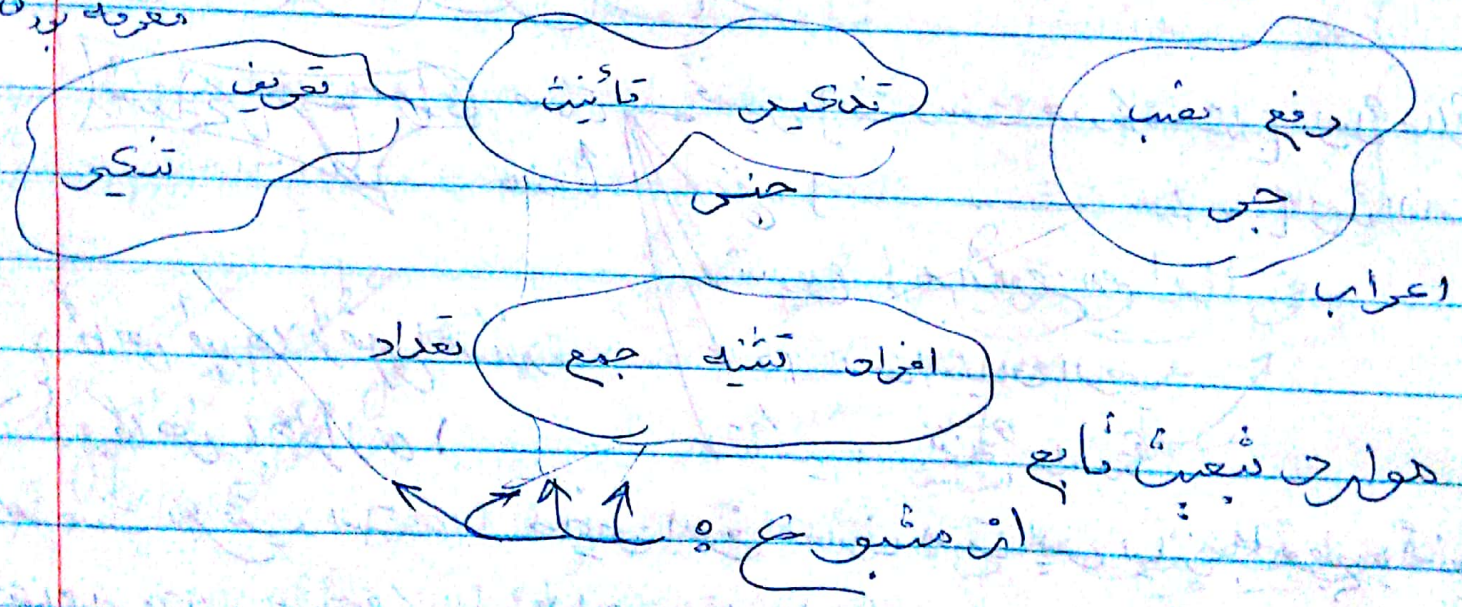


و هو کل ثان معربا باعراب سابقه
من جهة واحدة

تعریف منطقی : جنس قریب + عقل قریب جامع افراد
انسان : حیوان ناطق است

نعت : تابع بدل علی معنی فی متبوعه او متعلقه

حقیق : جاتی رجلی علی
مجازی : جاتی رجلی علی ابوه



[این به نظر من غیر قابل قبول است که صفت رجلی، عام باشد در حاکم پدرش عام باشد بلکه باید مگر این کل
عبارت عام ابوه که در علم نام است و اسمیه و معنی است در حق صفت مگر رجلی و تابع بوده است، این درست است نه آنجا]

اعراب	جنب	اعراف	تعداد
X	X	X	X
X	-	X	-

X	-	-	-
X	X	X	X
X	-	-	-
X	X	X	X

① صفت [معنی در موصوف]

[در متعلق]

مهم نیست
مار ۱۲/۶/۷۶

عطف نسق

تأکید

بدل (فایده است)

عطف بیان

بسم الله الرحمن الرحيم

توضیح معنای صفت فاعله
تخصیص [نعت و صفت هر دو نکره باشند] وجه عالم
توفیع [در معنای] زین الفاضل
تفاوت و جمع : هم اله اند معنای الم
ذم : من الشیطان الرجی
تأکید : تفعیل واحد
گاهی فاعله را توضیح دهند
و گاهی احتیازی !
صفت زمره است .
صفتی اعراف معارف است پس نیاز به توضیح یا تخصیص ندارد ، در کل صفت و موصوف واقع نمی شود .
نقطه جمعی می تواند صفت واقع شود
ضمیمه باشد
فقط اسم معنی می تواند صفت واقع شود

بدل

عطف نسق : تابع ^ن يُنسب اليه ما يُنسب الى متبوعه
 « كلاهما مقصودا بتلك النسبة »

« نسق و مرتب »
 ضمير متصل مرفوع : ضربتُ ^{كيد} أنا ^{كيد} وزيدُ ॥ اذهب أنت ^{كيد} واخوك
 باير خبره وباريه تكرر ثوده معبره متفصل جونغ غر توكير كلد بايريه حرف عطف مرد

۷۶، ۱۲، ۱۱

مكرر

ضمير خبره متصل : مررتُ بك ^{كيد} و زيدُ ۥ نغيد الجك ^{كيد} والاك ^{كيد} اباك
 باير حرف با عامل جود حنده دوباره تكرر ثوده ما بتوان عطف خود

جئتُ أنا وزيدُ [و زيداً] جئتُ أنا وزيداً
 فقط معقول معه
 مالى زيد و غير
 فقط معقول معه [جون فعل وجود تدارد ما بتوان معقول معبره متفصل]
 مالىك وزيداً
 فقط معقول معه [جون عطف جازنيه ناجايم معقول معبره متفصل و تدارد]

فى الدار زيداً والحجوة عمرو
 معقول اول معقول دوم
 عامل مختلف
 معقول اول معقول دوم
 استبدائيه

- سأى ايط حنين عطفى :
- (۱) معطوف على خبره بارى [الدار]
 - (۲) مجرور مقدم بم مرفوع بارى [الدار زيداً]
 - (۳) معطوف على معطوف على بارى [الحجوة عمرو]

که قرآن عظمیٰ گوید: عطف ملاً درست است و نیازی به شرط گذاشتن نیست.

سبب دیگر: با وجود شرط هم ضمین عطفی جائز نیست.

لا دخل فی الدار ولا زید [چون زید معرّفه است نمی توانیم بگوییم که او در خانه است]

تأکید: تابع یدلّ علی تقریر المبتدع فیما نسب الیه

لفظی: او یدلّ علی شمول الحکم لکل الافراد المبتدع

معنوی: «المبتدع بمقتضی الحکم»

✓ ۲، ۱۲، ۱۲

«سببها»

نفسه ، نفساها ، انفسهم (انفسها)

عینه ، عیناها ، اعینهم (اعینها)

نفسها ، نفساها (انفسها) ، انفسهم

عینها ، عیناها (اعینها) ، اعینهم

کُلّ ، کُلّا ، کُلّی ، کُلّی

کُلّ ، اجمع ، اکتع ، ابع ، ابضع

مفرد - جمعی - جمع

X X X

X - X

- X -

X - X

نفس و عین

کُلّ

کُلّ ، کُلّا

اجمع ، اکتع ، ابع ، ابضع

بدل

① من نفس في نفس 8 نفس في نفس

انواع ۳۰ (۵) قطب نما و ۳۰ اجمع ، اکتع ، ایتع ، ایتع

(۳) فتاویٰ فقہ حنفیہ: کل

تعمیر فرستاد: ۱۵۰۰، ۱۵۰۰

۱۰ در عربی دوتا ^مللله با هم جمع نمی شوند»

* با وجود کلا و کلتا از به کار بردن حل و اجمع و اجتماع و ... برابر شتی به نیت می نویسم چون کلا و کلتا

بسم الله الرحمن الرحيم

 $\sqrt{2}, 12, 13$

۲- قسم

جميع مفردات

جمع منكر

مفرد مؤنث

مفرد مذکر

جمع

معاون

→ less

تائید

ح ۱۸۱

۱۰۰

مفتوح

کریا

[illegible]

۱-۲

سبع

آپ کا

تَبَعًا

1

اسمع

13

مفتی

نصفه



الضعف

علم حسن حسنه

* چون بابت تائید ذات عیسی مصروف سر را ازل تا [وصف و عدل] غیر مصروف [تغویف و عدل]

عبر مصروف

سیر دلائل کا [وصف و عدل]

حرا هندی بود

جائت النساء جميعهن

۵۱. اندیس و عت نیست.

جانت النساء جمع (معرفه) [حرفون علم نکت مشکل سفر می آید]

باز رفع مثل بر توان آنها وصف مضاعف کرد صفتی بر اندک از علم می توان معنی برداشت کرد

اكتع وابتع وابضع هيگاه؟

بدون اجمع نمی توانند بیایند

اجمع بدون کل نمی توانند

بیاید

درست و ممکن است بیاید.

« جَاءَتْ النِّسَاءُ كُلُّهُنَّ جُمُعًا فَتَعَبُنَّ يَوْمَئِذٍ »

« جَاءَ الْقَوْمُ كُلُّهُمْ اِجْمَعُونَ اِسْتَعْوَوْا »

چیزی را می توان با کل

تاکید کرد که خبر و بعضی و فرج

داشتند با شد، یعنی بتوان آنرا خبر خبر

کرد

باز تاکید غیر متصل، اگر صحبت غیر متصل کردیم:

« اِسْقَرِي الْعَبْدَ كُلَّهُ »

خوبی انتی تقسلی زیداً

که در حکم خبری است که خبر دارد

تاکید
تقسی

بدل

تأکیدون تاکیدون

من بیتی تفسیر غلط است . من بیتی انت تفسیر

[در ضمن این تفسیر غلط داده است]

بدل

تابع نسب الیه ما نسب الی متبعه

« هو المقصود بالنسبة »

مفضل عبدالله عطف از بدل → « دون متبوعه »

کل از کل (معتد به معنی معترضه) جانی زید احسن

جزء از کل (معتد به جزئی معترضه) من بیتی زید ارسه

اشتهال (معتد به معترضه) سلب زید شوبه

جانی زید جعفر

عاط



۷۶ ، ۱۲

مستحق

گاهی اوقات تأکید حاله واقع می شوند

{ جمیع ، عامه ، ... } اینهمه از ادرات تأکید هستند

اعجیبی عمری علمه

اتحاد عم و عالم و معلوم

در بد لهای جزء از کل و اشتغال باید عاندی باشد که به بدل بازمی گردد

اتحاد محال و عاتل و معقول
صنعت از آن

کلمه ثلاثه : اسم و فعل و حرف

بدل تفصیل

دبذل بدل

جاشی زیدی اخوت	معرفة	معرفة
جاشی زیدی غلام لک	نکوه	معرفة
جاشی رجل غلام لک	معرفة	نکوه
جاشی رجل غلام لک	نکوه	نکوه

در اینجاست باید ببینیم صفت

فاصیه کا زیدی ...

بدل را معرفه تر کنیم تا مطلع بر موجود بنویسد، چون

منی شود بدل که مقصود اعلیٰ ماست لکن و بدل که

مقصود نیست معرفه باشد !!

عطف بیان

تابع غیر صفة یوضح متبوعه و هو اشخص اسمی تشبیح

« مقصود متبوع است »

قام ابی حمض عمر (لغة العرب)

بدل کل از کل

از لحاظ معنایی | مقصود تابع است

شبهت | جامد

صغیر می تواند باشد

فقط در اعراس تابع است

در بدل واجب نیست

از متبوع بارند

هر بدلی می تواند

عطف بیان باشد

ولی هر عطف بدلی

بدل نیست

باین شرط که هر جا بدل ماعداشته و بدل به جایش گذاشته

علامه صحیح باشد، پس اگر نشد عطف بیان است

بدل

عطف

اَنَا ابْنُ النَّارِ الْبَكْرِ بَنِي

عَلِيٍّ الطَّيِّبِ تَقَبُّهُ وَقَوِّعاً

بدل در حق تعالی تکرار عامل است

(باین دگر از تعریف مایه است) پس این بدل نسبت و قند عطف بین است.

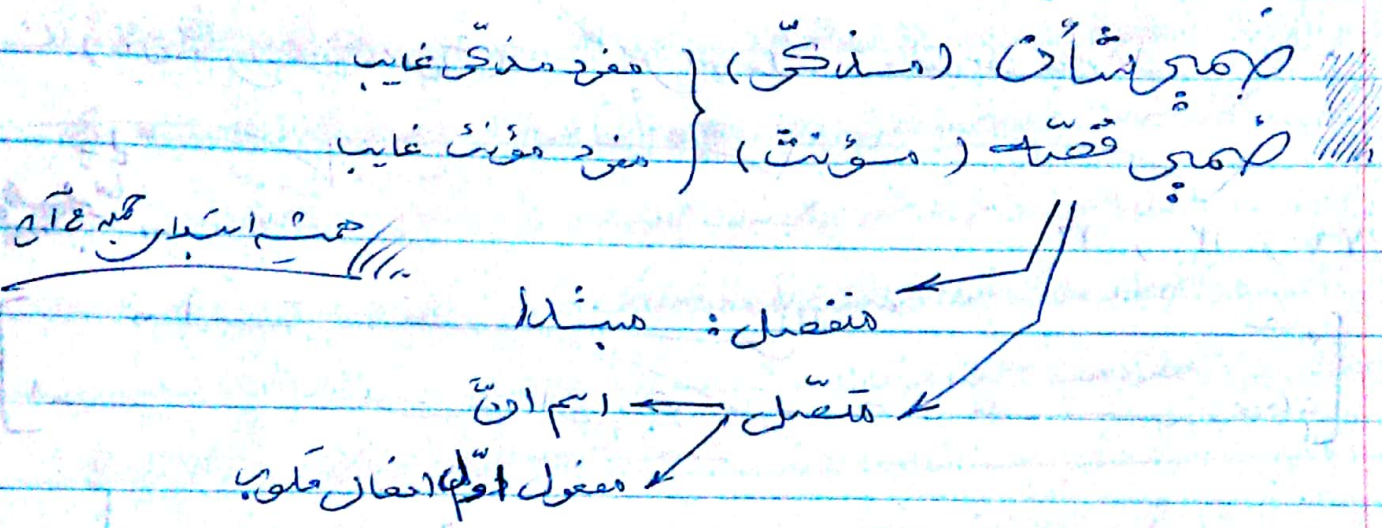
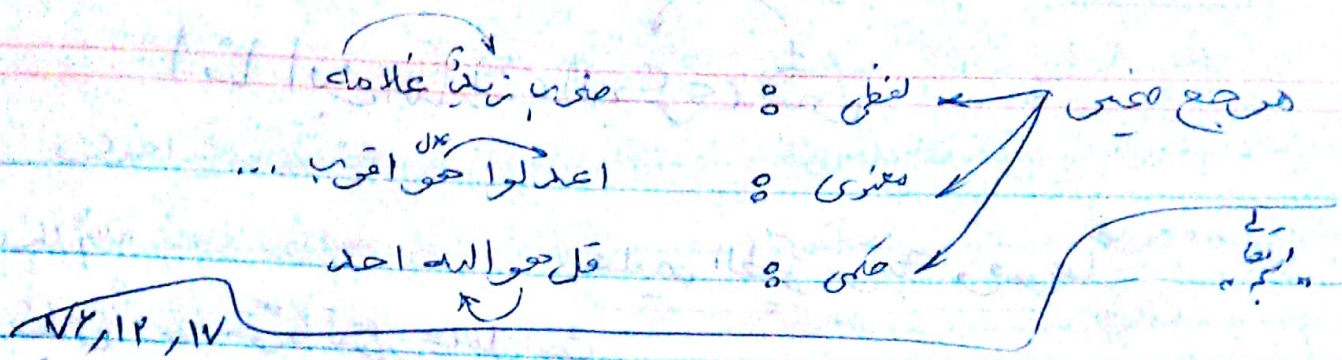
ل
س
ع
ا

۱۶ ، ۱۲ ، ۷۶

است غفر الله له
ان ان عجب و غرور بی جا باشد

اد اسم مبنی

مبنی بالفعل : زید - عالمی (زید عالم)
مبنی بالقوه : زید عالم - من
مبنی الاصل : حرف - فعل ماضی - صیغه امر
مشابه مبنی الاصل : اوم مبنی می شود - هذا - من
مبنی لازم : حیث - هذا
مبنی عارضی : یارب جل
مبنی بهت در تعداد حروف : ذا [وقتی]
مبنی بهت در عدم انتظام : هنا [افتقاری]
مبنی : امم ان ده - امم فعل - مبنی موقوف
موقوف : امم صوت - کنیات موقوف



* در حالت مُشَدِّدِ حَبِشِ جمله اسمیه بعد از آن است:

قل هو الله احد

* در حالت مفعولی، مفعول دوم جمله بعد است:

نظمت هو زید عالم

بعد از مُشَدِّدِ حَبِشِ جمله اسمیه اری آری در آن هیچ مُشَدِّدِ حَبِشِ

موجود نیست

هی هند ما غه ✓ اغیا هند ما غه ✓

مُشَدِّدِ حَبِشِ

مُشَدِّدِ حَبِشِ

این دو مُشَدِّدِ حَبِشِ را یک میگویند

۱۱

۱۲

بدل

(ریحان)

صغیری متصل : بین سبدا و خبر یا اسم و خبر فاصله اندازد.
قوانده:

① لفظی : خبر اشتباه خبر به صفت را می‌کند.

② معنوی : افاده حصر و انحصار.

فصل زیر این است

✓ [چون در این دو معنی] [در چمن تنگ] [نمک سبدا] [زید] [هو] [العالم]

دوم [سبدا و خبر] [نمک سبدا] [باید] [مهم فصل]

✓ [مهم فصل] [مهم فصل] [مهم فصل] [مهم فصل] [مهم فصل]

✓ در مذکر و مؤنث بود مع تابع فاعل است.

✓ خبر باید معرفه یا افعال تفصیل باشد.

✓ چون در این دو معنی اشتباه با صفت است و خبر فصل از اشتباه جلوگیری می‌کند.

۱۸، ۱۲، ۷۶

سبدا

اصل استفاده از صغیری متصل است مگر آنکه ناگفته باشد.
جایی از صغیری متصل استفاده گشته که می‌بینی

① اعتبار نظام جابجاییه باید صغیر متصل آید!

② معیار الا شرایط اشتباه:

③ ... ④ محدودیت ⑤ غیر بودن

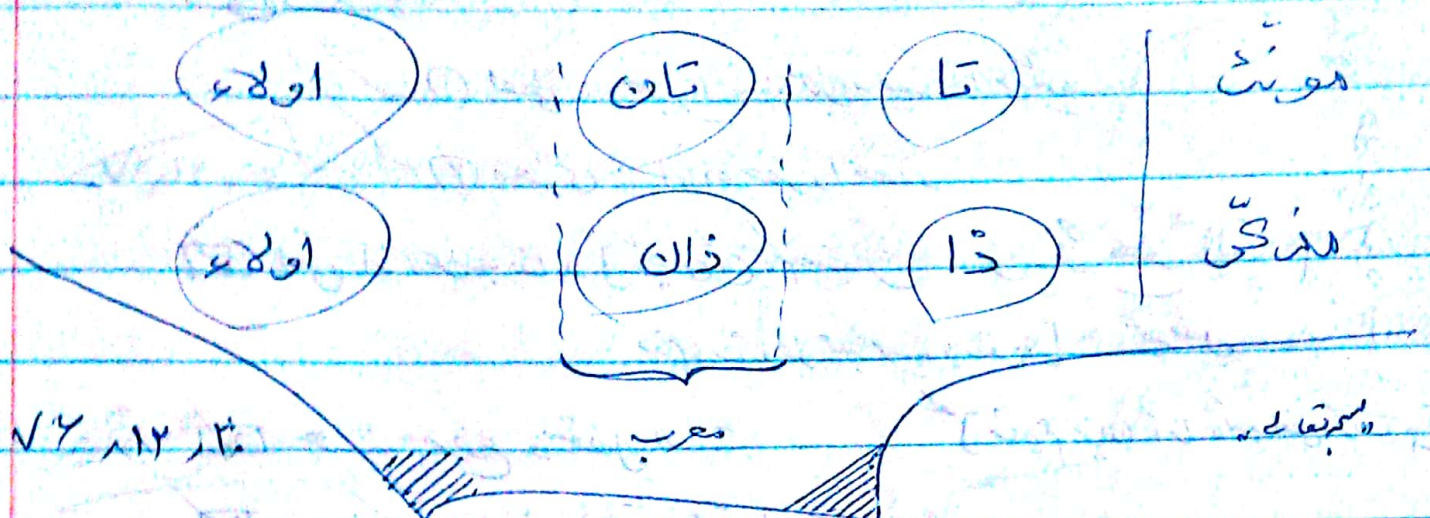
⑥ در همه جا مریض

اسماء اشاره

مفرد

ثنی

جمع



۱۲، ۱۳، ۱۴

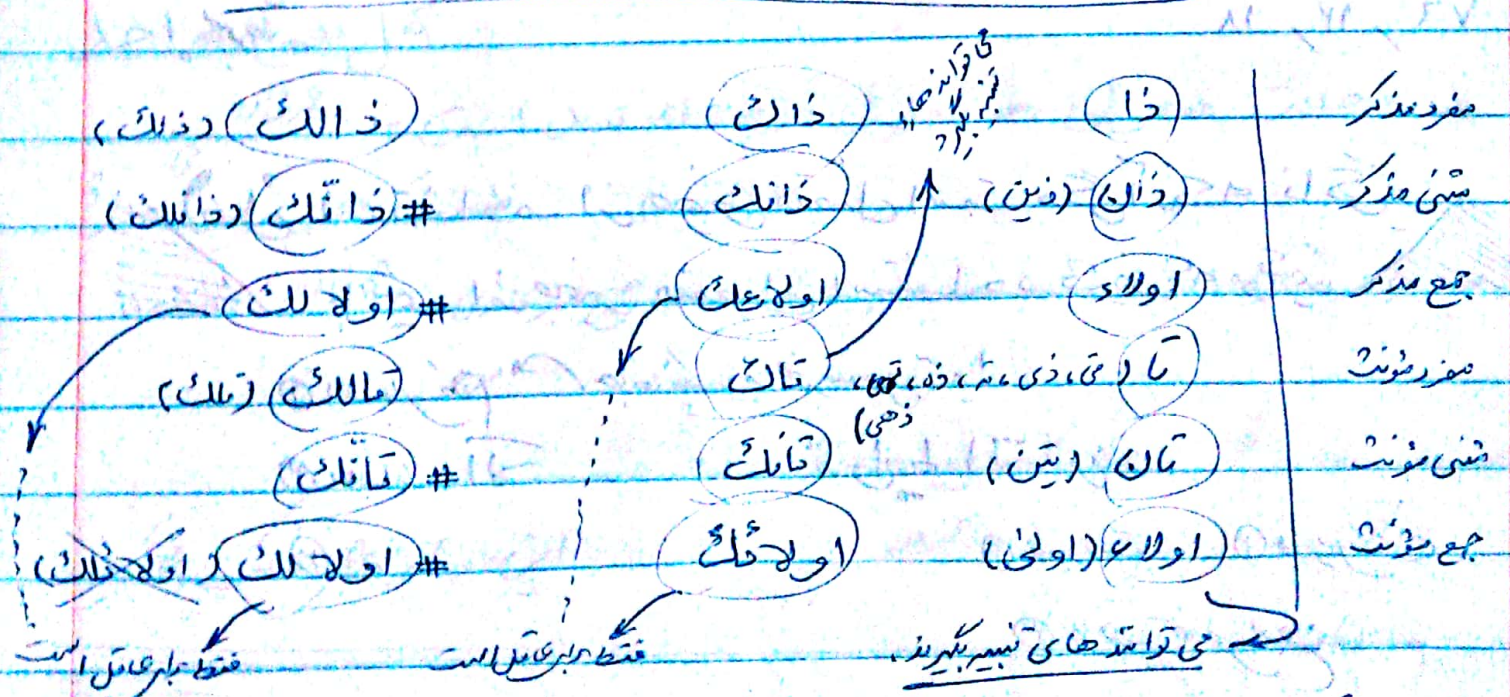
« شباهتی درونی است که معاینه نداشته باشد »

اسماء اشاره

قریب

متوسط

بعید



استعمال قلیل است. [فرد هم با نظر این مالک در این حق هم بر کوبه متوسط ندیده این]

بدل

✓ « اسم اشار در جنس و تعداد تابع اشار الیه است »
→ « و لی کاف خطاب تابع مخاطب است در جنس و تعداد »



هو و هو : الی و
مشترب : من و

صله ← جمله خبریه
هوئ ← هونث
هونث ← هونثی

الذی	الّتی	فرد	در باب و مجرور
* الذان	* اللّتان	ثنی	
الذین	الّذین	جمع	

می گویند چون معارف دارد معرب باقی مانده

۷۶ ، ۱۲ ، ۲۳ اسم تعالی

ها ، من ، ای ، اینه ، ذو (الذی)

« ال » موصول است فقط باین اسماء و نه افعال
« ذو » به مضاف الذی است و صبی می باشد

« ای » اضافه شده
[آیه مؤنث آن است] به اضافه شده
صدر صلاب صیغی است که در

ابتدای صلابه مکن است بیاید و به موصول
باز گردد ، اکی بنا شد می گویند محذوف است (در جمله اسمیه)

[هو] مصدر صله است

لَا تَزْنِ عَنْ كُلِّ شَيْعَةٍ أَجْمَعٍ اسْتَد عَلَى الرَّحْمَنِ

الحرف مفتوح است و مصدر صله حذف پس مبنی بر فتح است.
اگر مصدر صله مذکور بود معرب بود و مفتوح پس باید جهت مفعول بود.

عائد صله اگر ضمایم مفعولی باشد جائز است حذف آن :

تمام الذی عنوناً [هـ]

اسم فعله

کلا "سماعی" است

[اسم]	اسْتَجَبَ	آمِنَ
[مضارع]	أَتَقَبَّحُ	أُفِيَّ
[ماضی]	تَقَبَّحَ	هَجَعَتْ

قیاسی و

① نَدَى ② وزن فَعَالٍ ③ در مضارع

قَتَلَ ← قَتَالَ (كَثْر) ضَلَّاهُ (بُكَر) ذَهَابَهُ (بَد)

[در زبان C : #define] بهیچ عنوانی نمی شود که حالت خاص را امر و هم چون یک کلمه بداند

#define MAHDI 1358

تَوَيَّدَ ← أَتَجَلَّ

۷۶، ۱۲، ۲۴

نبره ۴

خصوصیات وزن فَعَالٍ :

① مبنی

② عدل

اوردانی هستند که جهت داشتن خصوصیات وزن قیاسی اهم فعل به آن ملحق می شوند و اسم فعل نیستند

بدل

مصدر معرفه : فَعَالٍ (مَجَارٍ - فَعُولٍ)
 # صفت مؤنث در حالت منادی : مَعَالٍ (یا فَعَالٍ)
 # علم برای مؤنث : فَعَالٍ (قَطَامٌ ، غَلَابٌ ، حَضَارٌ)

جامع المدرس العربیة
 ج ۲ ص ۱۱۲

اصوات : نَحْ ، طاق ، طوق ، قاق و ...

ترکیب : اضافی ، اسنادی ، وصفی ، تفضی ، منجی

حَسَّةٌ [و] عَشْرٌ { مبنی است به جهت شباهت حرفی
 هر دو جزء مبنی بر فتح است لکن واو مادر عَشْرٌ می گیم
 فلذا می گیم کل کلمه مبنی بودن علامت بناء مری حَسَّةٌ است .

اِنَّنا [ن] عَشْرٌ { در حقیقت ترکیب اضافی است نه تفضی فلذا معرب است ، معنی در واقع
 تفضی هست لکن شباهت به ترکیب اضافی دارد فلذا معارفش پیدا کرده .
 معرب مبنی

منجی ← باوید : بیوید ← اول مبنی بر فتح ، دوم مبنی بر کس
 بی وید : بعید ← اول مبنی بر فتح ، دوم مخفی منصوف (علیه ترکیب)
 قول سهو و افع (از سه قول ذر زده)
 همان قول اول است
 اول و دوم مخرج منصوف

کذا یا ش : آنچه که دلالت بر سببی کند



وایت غلامی ، ~~وایت غلامی~~

معنای (اگرچه با آنرا کار نداریم!)

مبنی ← سخن و کذا ، کتبت کتبت ، ذیت ذیت

عدد و کم ، کذا ، کائن

✓ ذیت رجل کتبت و کتبت (زیدوری است چنین در میان!)

(ن)

کتبت و ذیت

✓ کتبت کتبت (و منظور ذیت و ذیت بود اشتباه شدن)

صند فخریتر ترجمه

← استفهامی [ای عددی] چه تعداد

کم رجلاً عذتاً

← خبری بانه [تکبیری] زیاری

حقیر مال اشاق کردی → کم مالی اشقت

به تمغیر نیاز دارد

اختلاف دو نوع کم و

① معنوی و در معنای تفاوت دارند ملحق آنچه که در رشتند

② لفظی و استفهامی و تمغیر مفرد و منفوی دارد

← خبری : مجرور دارد مفرد یا جمع

بدل

✓ کم رحبان لقیحکم : جربید مردانی که ملاقات کردند !
 ✓ کم رحل لقیحکم : چند مرد را ملاقات کردم ؟

« کم ضیبت » ← استغفاری : چند ترازی ؟

تمیز با قرین حذف شده است ← حفری : جربید فردی !

منصوب : ❶ بعد از آن فعل باشد [مفعول به ، مفعول ملحق ، مفعول فيه] ❷ ❸ ❹

مرفوع : ❶ سبب باشد : بعد از آن فعل نباشد و قبل آن حرف جر و منفاد نباشد

❷ خبر باشد

❸ مجرور : ❶ قبل آن حرف جر باشد

❷ مضاف الیه باشد

❶ قبل از فعل بیاید

❷ بعد از حرف جر

❸ اسم مضاف بیاید

❹ هیچکدام از موارد فوق نباشد

حالات کم

استغفاری باشد نوعی است

خبری باشد تا کنونی است

منصوب

❶ تمیز و فعل از یک جنس باشند : کم ضیبت ضیبت مفعول مطلق است

❷ تمیز از جنس فعل بعد نباشد : کم رحل رحل مفعول به

❸ بعد از کم ظرف بیاید : کم یوماً یوماً مفعول فيه

بعد از حرف جر آمده :

❷ بکم رحل فردی محذوف در حرف جر

بدل

متراب

قبل
علا
فوق
تحت

۱- مضاف الیه آمده و ادغام باشد : قبل الف

۲- مضاف الیه حذف باشد و فراموش نشود (استثنای ۱)

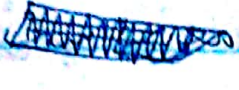
ذات قبل

۳- مضاف الیه حذف و لغز و غما به درجه نیست باشد :

إله الامم من قبل و من بعد [خلع]

۴- مضاف الیه حذف و فقط معنی در ثبت باشد :

... من قبل و من بعد

حالت ۱۴     

حالت ۲، ۳ و ۴        

۷۶، ۱۲، ۲۷

« حلت » چون شبه به غایات است ظرف مبنی است

معنی همان جمع به جمع افغانه می شود و گاهی هم موز و در حالت انشائی هم موز و انشائی است

« سندستند بحکم من حیث لا یعلمون »

« اذا » استقبال ← سر حمله مفعولیه می آیند ظرف هستند !

« ان » ماضی ←

« اذای فجا ئیه » حرف است ، دلالت می کند بر جانشینان و ان توقع آنرا ندارد

که بعد آن همیشه مبتدای آید

« خربت فاذا السبع واقف »

« هئ » زمان « در وقت » ← استغماهی

شلی

« این داتی » ← مکان ← استنوم

شرط

« کیف » ← حال ← استنوم

« ایان » ← زمان ← استنوم

۱۰، ۱۱، ۱۲

نسخه لغت

نویسنده لغت از حالت چیزی نوال می‌کند (اغلب نقش صریح می‌کند) (طرحی هم چیزی نوال) اگر کسی را حذف کنیم مدام ناقص شد نقش چیزی دارد. کیف است؟

ایان برای نوال از زمان آینده استفاده می‌شود. ایان یوم الدین

مَنْزُ ← نویسنده آنها نوال نمی‌نویسد بلکه فقط در جواب نوال می‌آید و فقط زمان گذشته

کَنْزُ ← را در بر می‌گیرند: یکی در جوابی استیجاب است

به معنای اول مدت خواهد بود → یکی در جوابی استیجاب است

به معنای جمع مدت خواهد بود

مَنْزُ یَوْمَ الْجُمُعَةِ (از روز جمعه تا به حال) ... مَنْزُ یَوْمَ الْاِثْنَيْنِ (دو روز گذشته)

اگر یوم را محصور بخوانیم من حرف عربی نوال که بهر دو محبوس است اینها هر نوع می‌خوانیم مثلاً بنابر معنای مؤخر بودن

لَدَيَّ كَذَنْ (به معنی عند)

فروق اللغویة

لے فرقیات لغات مترادف را بیان نموده است

یعنی عند حضور نفیست یعنی آن نمی

المال عندک : حال نزد تو است
المال لَدَیک : مال همین الآن در دست

قواست کنه تو حاضر است

یعنی در لَدَی باید شئی و حاضر باشد
عند فقط برای مکان است

در لَدَی و لَدُن عینی مکان هم می تواند باشد

« لَدُنْ لَدُنْ لَدُنْ لَدُنْ لَدُنْ »

فَقَطُّ اسم فعل است به معنی پس است
قَطُّ ظرف است و بابتی فرق دارد معنی

عَوْضٌ ← آئینه شقی است (هرگز او را نمی زنم) لَا أُضْرِبُ عَوْضٌ

لے حرز اگر مضاعف بود معرب است و در غیر این صورت معنی بر فهم است
[من معنی حیوان را از حرز بهتر دانم]

لے
معرب

۷۷ / ۱ / ۱۱

بجای
قَطُّ

معنی پر قَطُّ می گردند

معنی

ظروف

معرب اگر به جمله اضافت شوند

اگر اذ اضافت شوند

لَوْ بُودَ نَفْعُ الصَادِقِينَ صِدْقَهُمْ

رفع نیا بر معرب بودن
سر معنی بودن آنها جائز است

يَوْمَئِذٍ
حَيْثُ

جائزاً معنی بر فتح شده اند

مَثَلٌ / عَيْنٌ + مَا / أَنْ / أَنْ

هر دو جائز است
معرب بودن
معنی بودن

معارف :

مضاف

منادى

معنى

علم این را بر معنی وضع شده به طوریکه به وضع واحد شامل می گردد یعنی شود

میهنات
اسماء
موصول

ذواللام

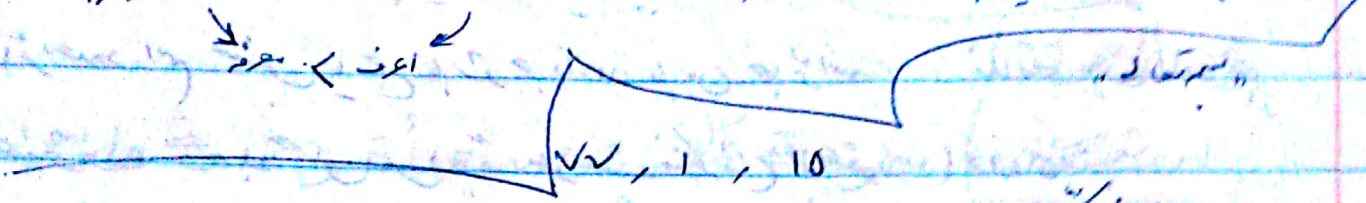
معنی متکلم اعرف معارف است

تربیب معارف :

- ۱ صغیر متکلم ۲ صغیر مخاطب ۳ صغیر غائب ۴ علم
- ۵ مصیبات ۶ معترف بال ۷ منادی

«الضائف در درجه معرفت تابع ضفاف الله خود است»

عوجا که ضفاف الله در ضفاف من است غلامی غلام و غلام و غلام



عوض کلم است عدد عوض است نه جود

اصلی : دلالت بر تعداد یا مقدار کند : ۱ و ۲ و ۳ - واحد

تربیبی : دلالت بر ترتیب است یا کثرت : ۱ و ۲ و ۳ - اول ثان

توابعی : دلالت بر توابع است : ۱ و ۲ و ۳ - حقه حقه

حکمی : دلالت بر حکم است : ۱ و ۲ و ۳ - حکم حکم

عدد اصلی : ۱ تا ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ (اصول عدد)

مركب : ۱۱ تا ۱۹ (مركب فرضی حقیقی)

مقطوع : ۲۰ و ۳۰ و ۴۰ و ۵۰ و ۶۰ و ۷۰ و ۸۰ و ۹۰ و ۱۰۰ (سین عاقل و طبعی و غیره)

مقطوف :

واحد ← واحد ← نقطه در مقطوف می آید

احدی ← هر مركب و مقطوف می آید

سین عسوة ← در مفرد ← مفتوح سین عسلی ← در مفرد ← ~~مفتوح~~

در مركب ← جانی الوهمین ← در مركب ← ~~مفتوح~~

مفتوح

این بحث غریبی
در خواص

- * هم اعداد بیاض به عدد دارد جز از ۱ و ۲
- * مثلاً الف در تائید و تائید آن در الف رجل الف امرأة
- * اوز مراعات واجب است : احدى رجل
- * تا ۱۰ مخالفت در تائید و تائید واجب است : ثلاثة رجل
- * اگر عدد اسم جنس را جمع باشد مردان یا عین جائز است : ثلاثة من القوم
- * عشرون رجلاً و امرأة " برکت و مذکر (عشودها) فرق می کند
- * احدى عشو و اثنا عشو مطابق هر دو جزء در خط جنس با عدد واجب است : اثنا عشو امرأة
- * جزء دوم در اعداد مرکب معنی بر پنج است : ثلاثة عشو
- * در نون
- * ۱۲ تا ۱۹ جزء اول مخالفت به عدد و مذکر مراعات است با عدد از خط جنس : ثلاث عشو امرأة
- * جزء اول تا آخر مفرد است و جزء دوم ماضی عشود است : ثلاثة و عشون امرأة
- * اثنا عشو و عشون امرأة
- * مملک مؤنث و مذکر بودن به عدد در خط عدد مردان است مثل : طلمات و سبجلات
- چون موزن مذکرات → و مذکرات مؤنثات
- الف و بیاض و احدى و عشون رجلاً
- ↑ ۱۱۲۲
- در سوره طه هر جمع است و مجرور
- معدد ... تا عدد بعد خبر است و منصوب
- جمع خبر مان به مضاف مقدم است و یکن بر مضاف مقدم است

تیز ۹

2

تحف العقول

این نسخه تهرانی

أربعة آلاف وسبع مائة وخمسة واربعون جلاً

[இந்திய அரசு]

اگر عدد ۱ یا ۲ را بیادیم آنوقت دیگر لازم نمی شود تخمین بیاوریم : رأیتَ واحداً رجلاً
عنه كذا ثم كذا مني رعد.

115 μm^3 →

جمع و محروور

10 $\bar{c}^{(u)}$:

غیر از علمه هائیکه نزد و محو در می آید

فرد و مضرب

99 6 11 ; 1

مائة (100) والف (1000)

تَفْسِيكَ آيَاتِهِ وَاجْمَعِ الْف

فرق و مجرور

قرر و منصوب

غفر ذك

✓ ضرورتہ آلف و جی

vv, i, iv

۱۰۰

رحی آریہ

[۵] زیادہ سے زیادہ چھٹی ٹیم [۶]

دھندلات راعب افسا

جميع العرب

vv, i, i, i

۱- مسکن

۱۱ اتحاد : جمع احداست سببی شود بشر از ۳

خُلِّكَ (مفرد) مبرزن قُفِّلَ مضمون وكون دائمی است
 خُلِّكَ (جمع) مبرزن اُسُد مضمون وكون عادی است

تغییری (تفعلی) → لغفی → کثرت

لغتي

تفكر في

تفہیم

حسن : ① مغفرت عام دارد [فردگنم عالمون در اصل عالمیون بود که جمیع

عالمی است و محبوب است و تحفہ شدہ ۱۹۰۱ء [

② - تفسیر و جمع ندارد

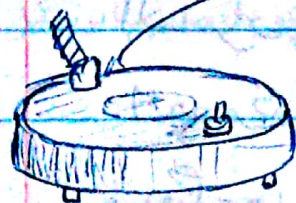
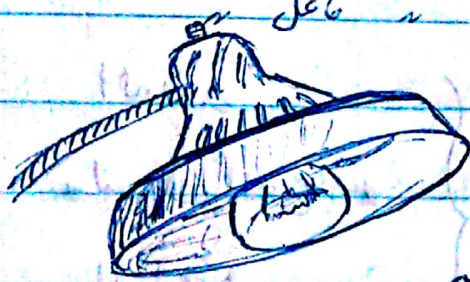
نکته [همانگونه است ارضون و در اصل فقر گاه]

هنا دلائل بر کمال وجود می کند.

این که مآخذ اعلان بخوش باشد که از چشم غریب و بیرون ظاهر
است این [

اسم یا وصف هر دو می توانند جمع مذکر را هم سببه شوند باشد که می نویسد :

- | | |
|--|----------------------------|
| ۱) مذکر باشد | ۱) مذکر باشد |
| ۲) ذوالعقل باشد | ۲) عدل باشد |
| ۳) «افعل» یا «فعل» یا «فعلی» است نباید | ۳) ذوالعقل باشد |
| ۴) «فعل» یا «فعلی» است نباید | ۴) مختص به الموالعالم باشد |
| ۵) «فعل» یا «فعلی» است نباید | |



۱۹، ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۹، ۸، ۷، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱

اسم یا وصف هر دو می توانند جمع مذکر را هم سببه شوند باشد که می نویسد :

۱) مذکر باشد

۲) عدل باشد

۳) ذوالعقل باشد

۴) مختص به الموالعالم باشد

۵) «فعل» یا «فعلی» است نباید

۶) «فعل» یا «فعلی» است نباید

۷) «فعل» یا «فعلی» است نباید

۸) «فعل» یا «فعلی» است نباید

۹) «فعل» یا «فعلی» است نباید

۱۰) «فعل» یا «فعلی» است نباید

۱۱) «فعل» یا «فعلی» است نباید

۱۲) «فعل» یا «فعلی» است نباید

۱۳) «فعل» یا «فعلی» است نباید

۱۴) «فعل» یا «فعلی» است نباید

۱۵) «فعل» یا «فعلی» است نباید

۱۶) «فعل» یا «فعلی» است نباید

۱۷) «فعل» یا «فعلی» است نباید

۱۸) «فعل» یا «فعلی» است نباید

۱۹) «فعل» یا «فعلی» است نباید

۲۰) «فعل» یا «فعلی» است نباید

[مصدران جمع جن در مصدر است باید مذکر بود]

تبدیل : جماعت

قلعه : نام جوی است

اسم یا وصف هر دو می توانند جمع مذکر را هم سببه شوند باشد که می نویسد :

۷۷، ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰

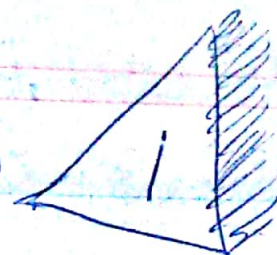
اسم یا صفت هر دو جمع مؤنث را هم سببه شوند : اسم یا صفت هر دو جمع مؤنث را هم سببه شوند :

صفت مؤنث : با مذکر یا مذکرش : وادفون باشد : مسلم : مسلمات

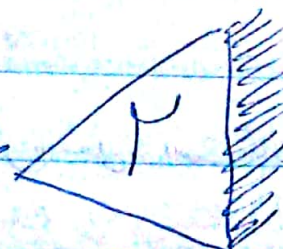
چی مذکر : مؤنث آنها بدون تا و نباشد : ضاریات : ضاریات

میر حامل و حائض جمع بسته نمی شود ؟

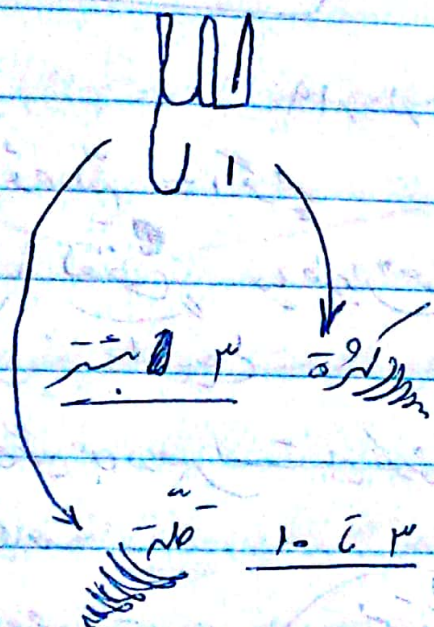
وزن آن شکسته شد



علامت ندارد



ویرگهای جمع مکتبی



لغت فارس عربی به عربی

السنجد
* لسان العرب *

الرائد

القاموس العصري

المعجم

عربی به فارسی

فرهنگ جامع نوین

عمید

معین

دعوت

فارسی به فارسی

اگر مناسب بین معنای حقیقی و مجازی
شبهاتی باشد آنرا استعاره گویند

الخلق جوارح بكل اشغال و غلبه و سز و ...
 و مجاز قریب گویند چون در جبهه نیست

قیاسی و در غیره می بردن
 فعال می آید

۷۷، ۱، ۲۲

ل
 سببه

[المصدر كَيْتَ وَزَيْتَ مصدر ضمني و صیان است و در مورد مصدر محبت برداشتن]

مصدر "ال" واره غالباً به معنای افغانه می شود (یعنی توانا) و در غیر این صورت یا تنزین می گویند و یا افغانه می گویند

مصدر اگر مفعول مطلق باشد در عمل نمی کند

"ال" دارد : بدون هیچ شرطی می توان رفع و نصب بدهد : الضارب ابوه عجل

اسم فاعل

① به معنای حال و استقبال باشد

"ال" ندارد ② قبل آن مستجاب باید یا هرز استقام یا تخی یا ذوالحق

و یا موصوف باید

جائز است افغانه شدن اسم فاعل به معنای

در غیر این دو شرط افغانه شدن واجب می شود : زید ضارب عجل

۷۷، ۱، ۲۳

ل
 سببه

معلوم : معلوم

اگر مفعول ماضی بدهد واجب است افغانه شدن به عمل

نصاب الصبیان

با تصحیح استاد حسن زاده آس

صفت‌های ۱۱ حالت دارد :

ال	صفات	رفع
با ال	ب	ب
بی ال	بدون ال و اضافه	ج
منت بهر	معمول	اعراب معمول

$$۳۵۲ \times ۳ = ۱۰۵۶$$

جانبی زید	با برفع	با نصب	با جر
الحسن وجه	احسن ^۱	حسن ^۲	مختص ^۳
الحسن الوجه	قیح ^۴	احسن ^۵	احسن ^۶
الحسن وجه	قیح ^۷	احسن ^۸	مختص ^۹
حسن وجه	احسن ^{۱۰}	حسن ^{۱۱}	مختص ^{۱۲}
حسن العلم	قیح ^{۱۳}	احسن ^{۱۴}	احسن ^{۱۵}
حسن وجه	قیح ^{۱۶}	احسن ^{۱۷}	احسن ^{۱۸}

۱- اضافه الغلام دارم بی ال "مختص"

(مزدش)

۲- اضافه شیء بی لوی نفس قبیح است

کتاب کتاب

۳- مثل من تواند دو ماعل بهر

۴- اگر در جمله یک ضمیر راجع به موصوف وجود داشته باشد

(احسن است)

۵- اگر در جمله دو ضمیر راجع به موصوف داشته باشد (حسن است)

۶- اگر در جمله هیچ ضمیری راجع به موصوف نباشد (قیح است)

۷- اگر صفت معیبه معمول و ارفع دهد در دارای ضمیر مستتر نسبت دلی آن
نصب وجود دارد و اگر یک ضمیر است

اربعه شاعران / در نثر و عقیده / حبیبی / اضافه

* محل مطالعه و تکرار از فعل لازم گرفته می شود و در محل اشتباه عمل می کند

۱. چون یک صغیر باز می شود پس (احسن) است: جائی زید (احسن) وجه
۲. دو " " " " (حسن) : جائی زید (حسن) وجه
۳. اضافه ال دار به بی ال است (ممتنع) : جائی زید (احسن) وجه
۴. صغیری نیست که به موصوف باز گردد (قبیح) : جائی زید (احسن) الوجه
۵. یک صغیر عائد دارد پس (احسن) : جائی زید (احسن) الوجه
۶. " " " " (احسن) : جائی زید (احسن) الوجه
۷. صغیر نیست که باز گردد پس (قبیح) : جائی زید (احسن) وجه
۸. یک صغیر عائد دارد پس (احسن) : جائی زید (احسن) وجه
۹. اضافه ال دار به بی ال است (ممتنع) : جائی زید (احسن) وجه
۱۰. یک عائد دارد پس (احسن) : جائی زید (احسن) وجه
۱۱. دو " " " " (حسن) : جائی زید (حسن) وجه
۱۲. چون اضافه "احسن" به "زید" به دو وجه زیاده است (ممتنع) : جائی زید (حسن) وجه
۱۳. دو عائد دارد و اضافه پیش نیست (حسن) : جائی زید (حسن) وجه
۱۴. عائد ندارد پس (قبیح) : جائی زید (حسن) الوجه
۱۵. یک عائد دارد (احسن) : جائی زید (احسن) الوجه
۱۶. " " " " (احسن) : جائی زید (احسن) الوجه

چون هیچ عاقلی ندارد پس (قبیح) است : جائی زیاده حسن و جید

نیک عاقل دارد پس (احسن) : جائی زیاده حسن و جید

نیک عاقل دارد پس (احسن) : جائی زیاده حسن و جید

نستیمه

۷۷، ۱، ۲۵

اسم التفضیل

(مستحب، معلوم، مستطرف، رزق و زیبای و عیب نباشد، مژدی مجرد و تمام باشد اعتبار التفضیل)

به معرفه : ذو و محبین

مضاف : به نکره : عدم مطابقت (مفرد مذکر)

ال : مطابقت

من : عدم مطابقت (مفرد مذکر)

فقط در میان حالتی می تواند اسم ظاهر را رفع دهد و

آن هم گجل است : هارای حایه احسن فی عینه الجمل من

۱) افعل بعد از ثقی باشد می عین قید

۲) بشود به جای افعل فعل گذارت

۳) اسم فاعلی باشد که افعل در آن عمل کند

۴) آن اسم ظاهر صغیر نذر

۵ اسم ظاهر هم خودش برتری یافته باشد

۶ بین دو همبر باشد که اول را جمع به معنوف است و دومی به خود اسم

بسیار

بسیار

عَلَى الْأَصْح

۷۷، ۱، ۲۶

الخزیر ج ۱

مضارع : شباهت به حرف دارد ۸

اعیان السبعة

اصل السبعة و اصلها

* ماضی آن چهار حرفی باشد

حرف مضارع معنوف می شود

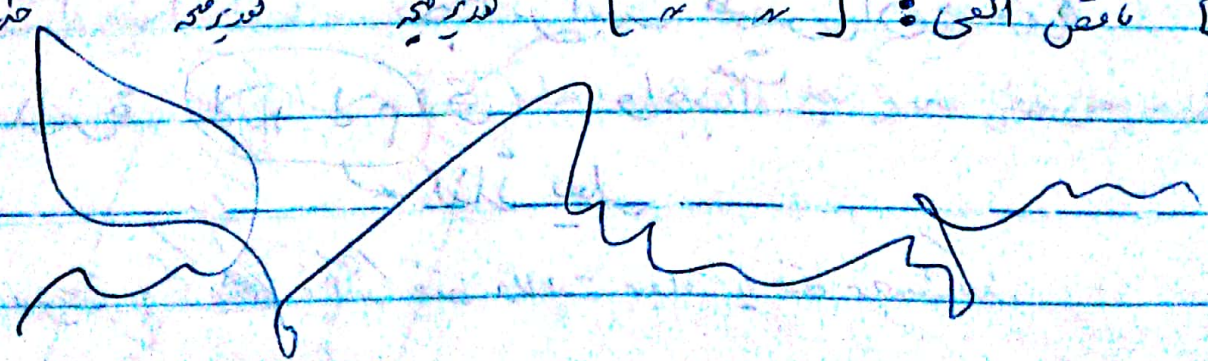
۱۱۱۱۱۱

اعراب مضارع : رفع نصب جزم

۱۱۱۱۱۱۱

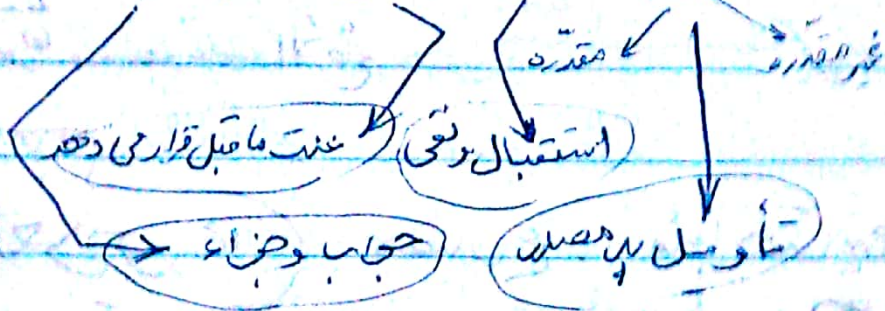
- ۱ مضارع مفرد صحیح : [۴، ۱۴، ۷، ۴، ۱]
- ۲ تنبیه و جمع : [۸، ۱۱، ۱۰، ۸، ۳، ۵، ۲]
- ۳ ناقص مفرد : [۱، ۴، ۷، ۵، ۱]
- ۴ ناقص الفی : []

نمونه
حذف نون
فتم
حذف لام
تقدیر فتم
حذف لام



عامل شرح مضارع : خالی بودن از ناصب و جانب

عامل نصب : آن ، لن ، لی ، اذن



بسم از :

(مضارع) حتی ، (لام) (معنی می و علت) ، (لام) مجزوم (انکار) ،
 امانت حق اوست و حق با حق است ، قائم زید لضمی با ، ما کان الله للعیذ بهم

(فاء) (لام) جواب اردنی را شنیدم و تنی و تنی و عرق (که در صورت با مدعا)

أنتی و أنتی ، ولا تنکس منکذب ، الا تنزل بنا عنصیب حتی

(واو) (لام) جواب اردنی و ... ، (او) (لام) معنای الی

(واو عطف) (معنای و) (لام) معنای الی

آن همدره ای غرض می شود

بعد اتره

(لام) (کی) ، (واو عطف)

جائز است ظهور آن همدره

بعد از (لام + لام) (کی) واجب است

لأنه یعلی

اسم می شود : آنکه نقطه دلالت بر ذات یا فقط بر جهت کند

حد از افعالی که بمعنای "یقین" هستند اگر "آن" بیاید
تحقیق از تقلد است و نا صبی نسبت :

عَلَى أَنْ سَيَكُونُ ظَنًّا أَنْ سَيَقُولُ
وَحَسْبُوا أَنْ لَا تَكُونُ

در این دو مورد جان ابوالحسن است

نمبر ۷۷، ۱، ۲۹

مجلس حقوق المرأة

2 -
سے

عوامل جزم ← لم ، لَمْ ، لام امر، لاوھی .

ان ، مھما ، اذما ، این ، حیثما ، من ، ای ، انی ،

اُن مصلحه

فعل اول مسبب فعل زوم است -

حلا : ① فضلًا جائزًا الحذف است

(۱) سیرت

(۲) توقع حصول اصل حسرت

(۲) نفی قبل از عظم استوار و استند است

* گروه اول غلطی عقل مضارع در می آید

* دَوْمِ سِرِّ مَافِی وَصَافِی دَر مِی آید ، شِیءٌ صَحَّافٌ فَعَلَّیهِ اسْتِ .

حجاب و می تواند استند باشد.

☆ اگر سر مضاعف می باشد می توان حاصل کرد.

18/11/2020



فَاء تَفْرِیح :

وجوب فاء در جواب شرط :

- ۱- ماضی همراه قد
- ۲- مضارع متقی بـ لا عیناً
- ۳- جمل اسمیه
- ۴- امر استثنائی (امر، نھی، استفهام، دعاء)

جواز فاء :

- ۱- مضارع مثبت
- ۲- مضارع متقی بـ لا

امتناع فاء :

- ۱- ماضی بدون قد

* بر هر وجهی است "اذا" می تواند به جابر "فاء" قرار گیرد

بعد از این افعال می تواند "ان هتدیه" موجود باشد :

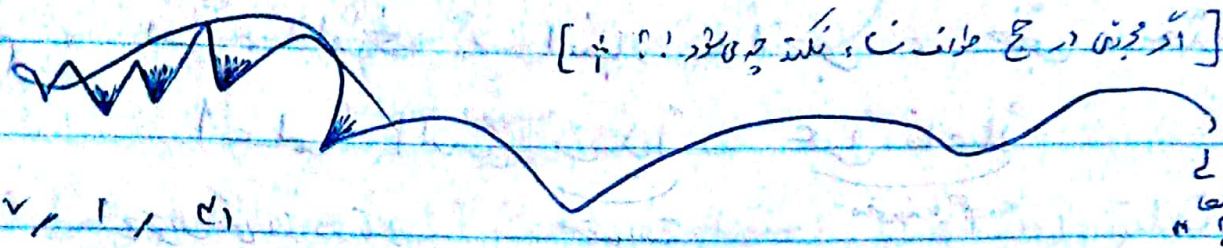
- ۱- امر : تعلم تتج
- ۲- نھی : لا تكذب ربي خير
- ۳- استفهام : هل ترونا نكرمك
- ۴- تمنی : لیتك عندی احدثك
- ۵- عرض : الا تفرح بنا نصیب خير

لا بد شرط آنکه جمله اول سبب برابر جمله دوم باشد

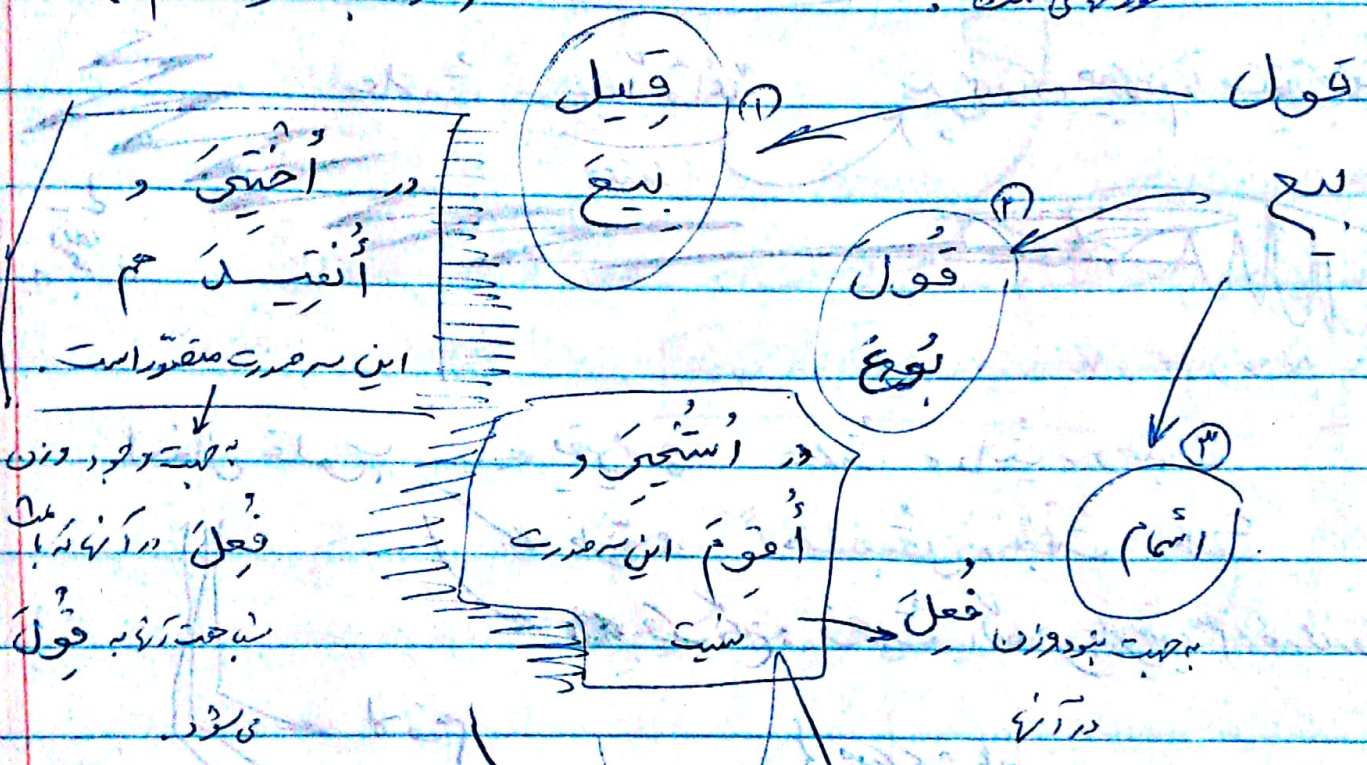
آفسی موصوعی
آقای جواد آملی
۷۵-

* لَا تَكُنْ رَدَخُ النَّارِ ← چون سبب و مسبب بنسبت بر آن در تقدیر است

[اگر مجوز در ج طرفت نکند چه شود !!]



صورتی تلفظ : (از کتاب شرح نظام)



۷۷ / ۲ / ۱

اللاتزم والمعدى

افعال قلوب : عَلِمْتُ ، حَسِبْتُ ، وَابَيْتُ ، زَعَمْتُ ، وَخَلَيْتُ ، خَلْتُ ، ظَنَنْتُ

در مورد افعال مقصور و لاتزم است.

در افعال دو معنوی غیر قلوب می توان یک مفعول را حذف کرد و دیگر را باقی گذاشت که در قلوب نمی توان چنین کرد.

افعال سه مفعولی :

اعلم ، بیا ، اُری ، انباء ، اجری ، خبر ، حدث

اعلم البی ریداً

مفعول با هم

مستقل است

می توان یکی از دو تا

حذف کرد

علمت زیداً قاعاً

مفعول

~~علمت زیداً قاعاً~~

۷۷، ۲، ۷

افعال قلوب : یقین ، علمت ، دانت ، وحیث

ظن : حسب ، حیث ، ظننت

فک و گنج : فحمت اگر چه بر این یقین هم کاری رود

مدرر محبت مانسته

لازم

مفعول یک مفعول

دو مفعول

فعل بر سه مستند و خبر مانسته. سه بنا بر این دو مفعول بر هم مانسته

جواز الخاء : از عمل بغیر شوند اذا توثقت او تا خروک

وجوب قلیق : از عمل معلق می شوند اذا وقعت قبل البی و قبل الاستفهام

اگر فعل در لغت عمل نکند (و در معنی عمل نکند) و قبل لام الاستواء

تعلیق اگر نه لفظی بونه معنی عمل نکند الخاء

عقل و بازمانده از عمل
 [مفهوم] : ظننت همه جا
 به در تیند نخانه []

الخاء (جائز) : توسطت : زید ظننت عالم
 تأخرت : زید عالم ظننت

تعلیق (واجب) : استفهام : علمت اُزید عندک ام عمرو (عمراً)
 منقول از عهد منسوب منقول ۲ عهد منسوب

ابوزید
 که از دانشمندان صدر است
 که کتبش در ایران منع است و
 در حد مصر هم تکثیر شده و حکایت شده بر سر علم قرآن که کرده است

تقی : علمت ما زید فی الدار
 منقول ۱ عهد منقول ۲ عهد منسوب

لام ابتدا : علمت لزید مطلق
 منقول ۱ عهد منقول ۲ عهد

علمتی منطلقاً دانستم که خردم آزاد هستم
 فاعل و مفعول اول خردم مفعول به که خردم هستند.

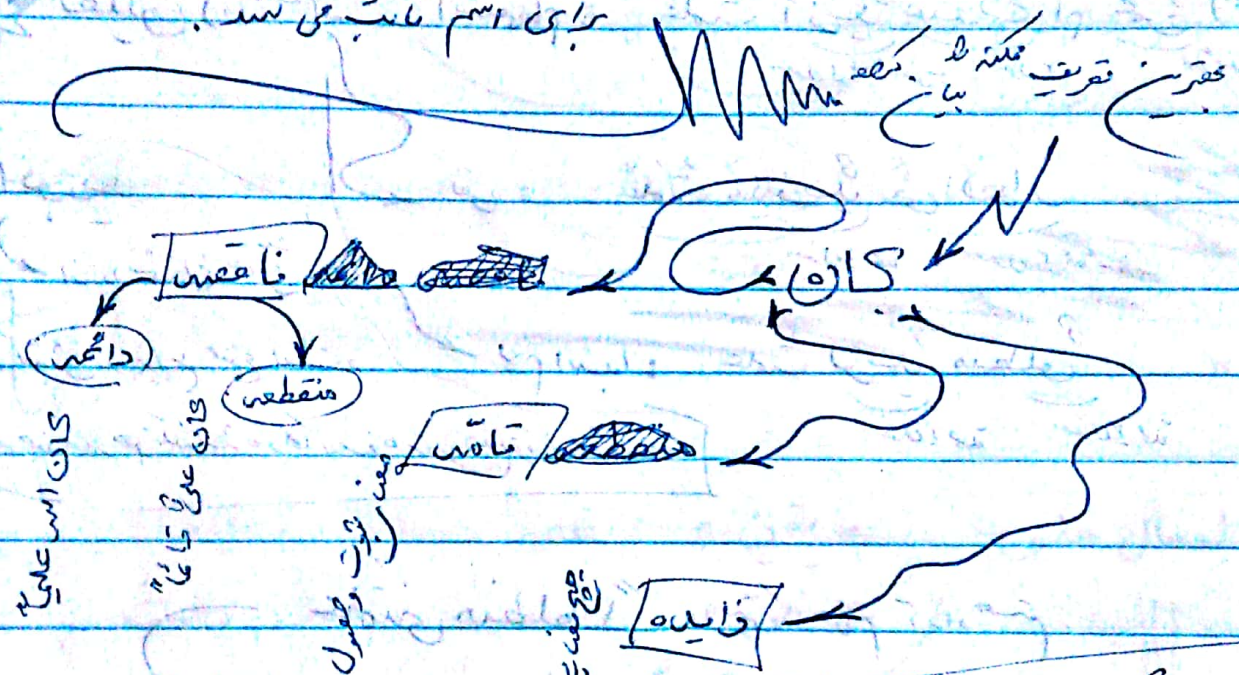
اگر : ظننت به معنای اَظننت باشد که مفعول است : ~~و ظننت به معنای اَظننت باشد که مفعول است~~

علمت عرفت : علمت الله
 رأيت اصبحت : رأيت الله
 وجدت اصبحت : وجدت الضالة (راهنم مردی)

الحکمة ضالة المؤمن (حکمت مؤمنان است)

افعال ناقصه و مصدر دومی غیر از مصدر خودشان در

برای اسم ثابت می کشند



[کان زین] [کان فی الدار]

من معتقدم که کان دوم نام است چه اسمی
مصدر خودشان را ثابت می کنند و اگر ناقصه باشد
مارا گزینی نخواهد بود چون که کان سومی را در تقدیر
بگیریم و آن م ناقصه می شود پس اعلی و این تسلسل
می شود و اگر بایانی نخواهد بود پس کان دوم می تواند
باید ثابت باشد اگر چه اسناد این موضوع

[تأخیر در کتب این افعال ناقصه با آمدن

بر سر سبب او به زمان حال است و دومی بودن آنرا تغییر یافته
یعنی فقط در زمان تفریق می کشند نه چیزی دیگر پس از آمدن
آن نام ارتباط بین سبب او به حاصل بوده و آمدن آن به سبب
برقرار است استناد فایده است فقط مصدر افتاده بر جمله ماری که
و این معنا است و آن زمان است

[فایده م فایده]

[فایده م فایده]

گفته اند که آن در حواله آنرا فایده فعلی را به جان گرفته اند و در بعضی
وجود نخواهد داشت که می تواند معنی م فایده می شود و این هم نظیر این است

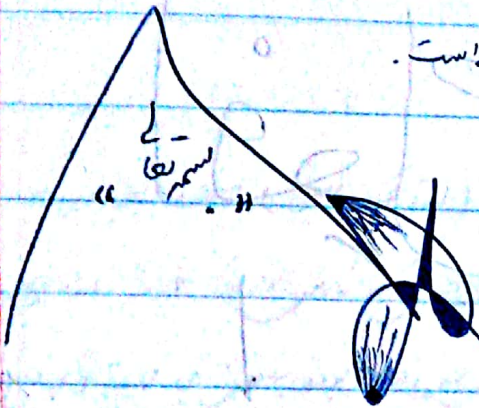
اعمال ناقصه به جابر [بدل]

«أَوَّلُ الْمُسْنَدَةِ لِلْعَالَمِ كِتَابُهُ وَالْحَسَدُ الشَّانِي»

[مِنْ الْحَابِثِ]

ما دام فارصه

لیس بهابر حال
موقوف مختلف است

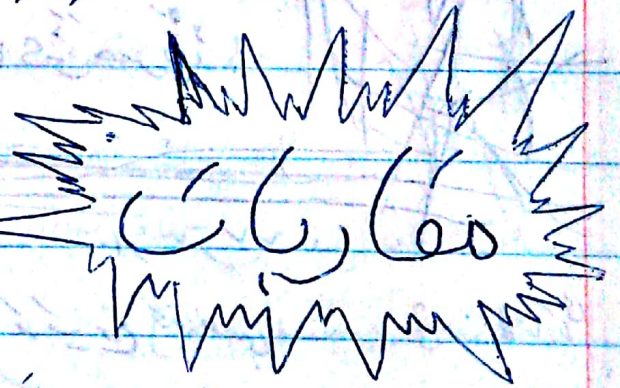


لاعادة

نیت عهدا سیم معنر افعال ناقصه را بهت آورد

«أَوَّلُ الْمُسْنَدَةِ لِلْعَالَمِ كِتَابُهُ وَالْحَسَدُ الشَّانِي»

[مِنْ الْحَابِثِ]



قرب قرب قرب
گاد، گریب، او شل، حوی، اخلولق
عسی، جعل، شیع، اخذ، طفق، انشا
هیب، ابتدا، قام، انبری، علق، اقبل

کار، یکار، گاند / او شل، یوشل، مو شل / طفق، یطق

[عراج، انهم، زکام، خن]

آن در عسی می آید (رجاء)

که در کار منی آید (جزئی و)

که در شروع می آید

که در او شل جابر الوهیل است

ما افعل!

[ما افعل یعنی چه؟ ذهن را بیدار کن! ما را با ما]

کرنه و این اسم تفضیل و مفعول را

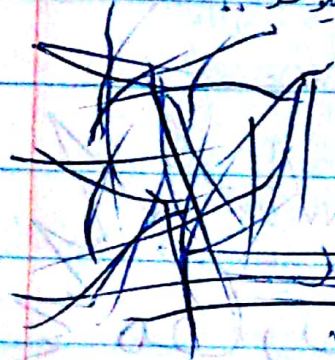
مفعول به شرح خالق یعنی **لست لهما فاعل؟**

لست از بند و جود دارد! [لست فعل را چگونه؟]

افعل!

می نویسد این در اصل افعل زینت بود است معنی

صالح ذا حسنی، زینت بود؟



مترادف افعل تفضیل و باب و راسته باشد

ما افعل استخراج از **ما افعلی** ✓

۱۰۴

نوع

[خلوط فوق در باب رخ صبه می کشیده شده است که نوع تخیل معنی است و نامی از ما را می

و بدان برستی!؟] [شاید چون خود کلام تمام شده و در این بر آورده ام و ما جوهر داخل تحفظ طرا

آن می نویسد و ما در خواجه زود تر تمام شود، شاید!؟]

نوع البدایه را هر روز قرائت کند

حقوق جری و صنعت لایعضاء فعل

نعم ما هعی

و شیعه او معنی الفعل الی ما یلید

اسم محضون

عینه

مینه و ماعل

✓ اگر توانستیم در مقابل این الی ... انبار ...
 که در حروف ...

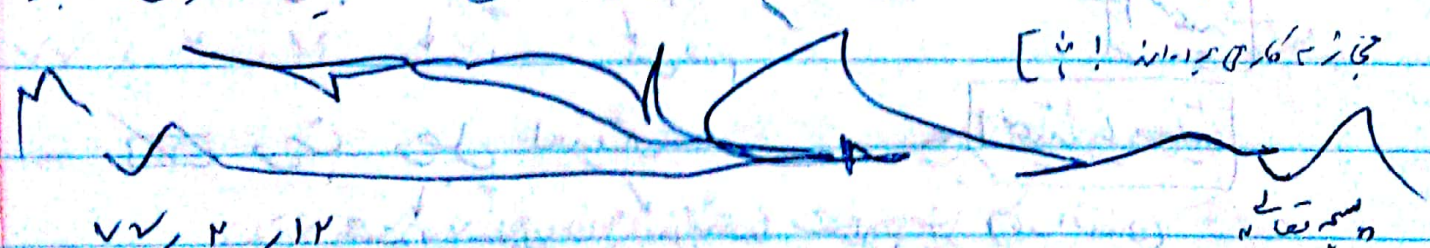
✓ اگر توانستیم چنان آن الی ...

✓ ...

✓ ...

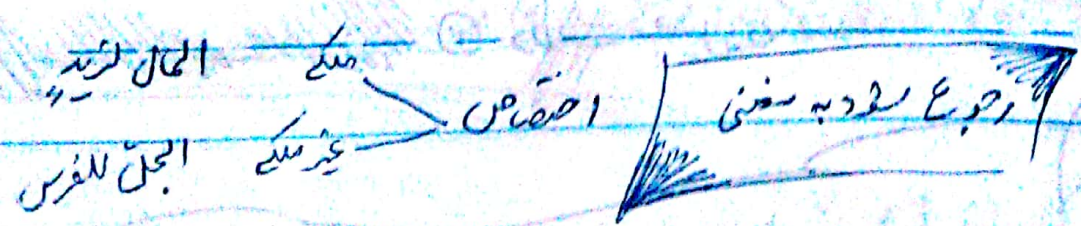
[آنکه ...]
 آنچه در این ...
 هم ...
 ...

[...]
 ...
 ...



ب : الصاق و ظرفیت و ...
 تقیض و تعدیه و ...

[چه ایامی که در پور تو بودم ...]



لکھنؤ کی کتاب خانہ

جميع البساتين

22, 2, 10

سہ ماہی

[چونکہ رُت دراصل رُتیب بوده باشد که از همان "رُتیب" خودمان به معنی

چون درون و بیرونش را در می آید، مثل رت، که در صورت مثل مهربان با منی می شود؟ [۱۱]

حروف چنانند: ① عمل منفی دارند ② صفاتی در جمله ندارند ③ اصیاج ④ متعلق ندارند

(رَبِّ) ~ شَهِيدًا : ① ~ ② ~ ③ دارند

~ اصلی : ④ ~ ⑤ ~ ⑥ دارند

* اگر رت را محتاج به مفعول بگیریم مفعول خواهد بود و لکن اگر محتاج ندانیم اسمیه خواهد بود [و در بعضی موارد رت مفعول نکرسته جمله فعلیه است]

✓ رتب علي خريطة من المدرسة

under 6 inch

✓ رتہ و صلہ لعینہ

مستنداً یا مفعول فعل متعدی متعدي به ضمير (باب استفاد)

✓ نہ رجل لینے ← میں

مغفور ہے

واو ششده است ① اسم فاعل ج مبی و ج

(۲) دلالت بر تعلیل می کند

کهر قسمی جوابی دارد

اسم صیغه مجرب است

[قسم یعنی چه؟! باید ریشه لغوی آنرا یافت. در ظاهر اسمی و نیم گویند که در لغت لغوی به معنای آب گوگرد بوده که از زمین در
 کوچه های جنوب و خود مقدسی دارد که حافظ هم از آنقدر به طرف اعتقاد دارد که آب گوگرد را بخورم و عذاب آنرا تحمل نیام و اگر
 دست از حرفم برندارم. چون سنت محمد است که به عنوان اثبات پادشاهی آب گوگرد رای نه سیدنه؟! [...]
 [...]

- * در جمله اسم صیغه مثبت باید آن هم باید به عنوان جواب قسم.
- * اگر جواب قسم مثبت باشد به اسم صیغه و صیغه فعلیه آمدن "ل" الزامی است.
 والیس لا فخلق والیس ان زیداً لقائم
- * مثال: والیس فرید قائم عتوید فعله است.

لَقْتُوْهُ ... فَعَيَّ



۷۷ / ۲ / ۱۴

بسم الله

عن کالی

نیم اسم است (مثل) چون در حرف جار به هم نمی آید

حرف الواو

(۱) ضایع به متعلق دارد

حرف جلی صلی (۱) معنای جبر به معنای افغانه و نند (۲) متعلق

(۲) اسم بعد از حواس را حواس را حواس

حرف و نند اسم بعد از اللفظ بحر در کمال

حرف جبر به معنای افغانه و نند (۲) متعلق

متعلق به نند

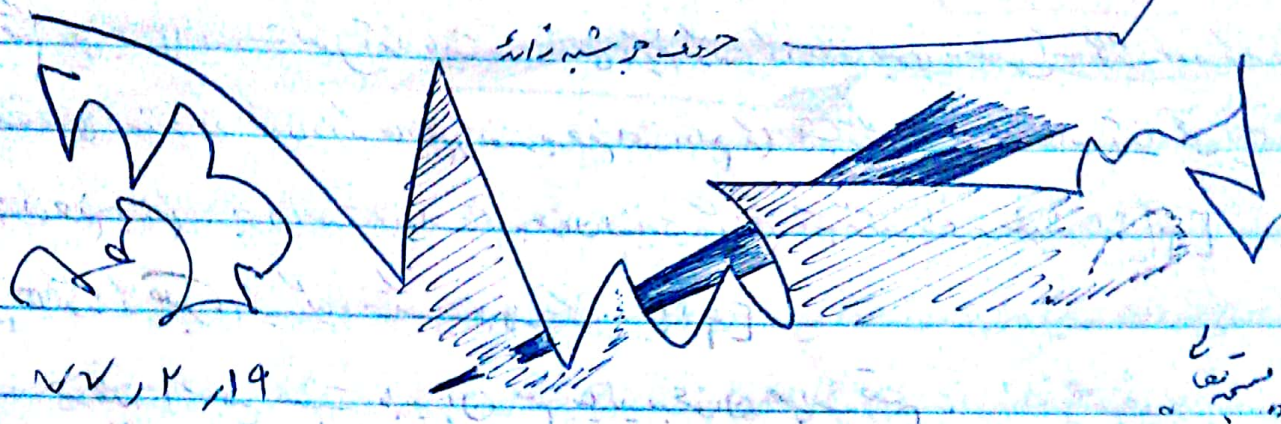
حرف به شبه نند | محذوف محل از اعراب دارد.

اسم لعین (خ) در آن مشهور است

رب عدا خلا حاشا لعن اسم لعین (خ) در آن مشهور است

در حالات مختلف دارد که

حروف جر شبه زاید



① سرخشی هستند ② شبی برنج هستند ③ معنای فعل هم دارند

وجه شب ←

✓ اِنَّ : تاکید

✓ اَنَّ : و مصدر

✓ كان : تسمی

⋮

* کار لام ابتدائی تا کی معنای خبر است یا خبر لا بود اِنَّ حتی ضامن

* معیار لَو همیشه فاعل فعل منفرد است یا مفرد است

ادوات تخصیص : لولا ، لو ما

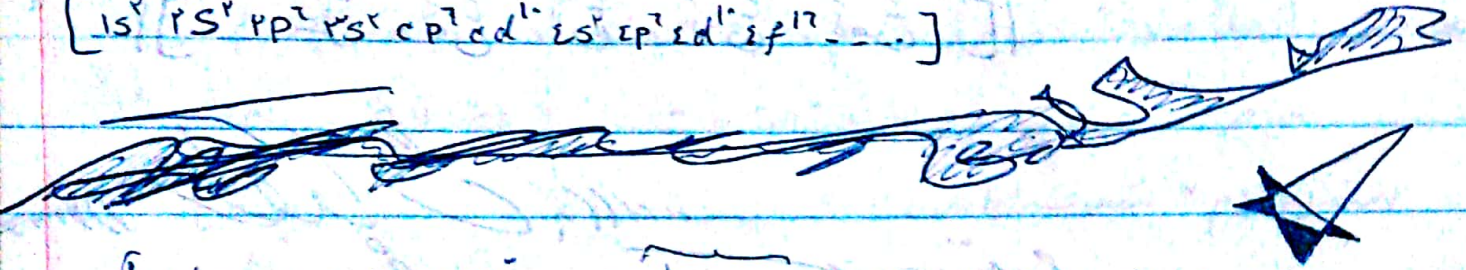
* لولا ای اقتضای بعد از صیغه می آید یا مفرد است

اِنَّ اگر محقق شد و واجب می شود آوردن لام در خبرش واجب می شود
تا با "اِنَّ" نامه فرق گذاشته شود و لام فایده خوانندگی

و در اول

اِنْ (مخففة از مسئله) می تواند عمل کنند و تریه دوم
 می تواند سراسر فعل بیاید (زمانیه ملغای از عمل وجود) و تریه سوم

اِنْ وقتی تخفیف شد امر میزبان صدر خواهد بود و تریه ۱
 داخل بر جمله فعلیه هم می تواند وجود. و تریه ۲
 اگر سر جمله تعلیم بیاید (مستوف ابدی) یا سین یا سوف یا قد هم بیانیه (یا حرف نفی)
 [۱۵۲ ۲۵۲ ۳۵۲ ۴۵۲ ۵۵۲ ۶۵۲ ۷۵۲ ۸۵۲ ۹۵۲]



اعراف - ۱۳۸ : قالوا يا موسى اجعل لنا الحاء كما لهم الهة

۱۴۴ : قال يا موسى اني اصطفيتك على الناس برسالاتي

۱۵۱ : قال رب اعف عني وادخلني رحمتك

۱۵۸ : قل يا ايها الناس اني رسول الله اليكم جميعا

ازاب - ۲۸ : يا ايها النبي قل لا ارجو لكم ان كنتم تحبون الدنيا

۳۲ : يا ساء النبي لست من السادة

صافات - ۱ : رب اقلب لي من الصالحين

۱۰۲ : قال يا بني اني امرني في المنام

۱۰۴ : وناديناه ان يا ابراهيم

نحل - ۸۶ : قالوا ربنا هو لاند سوكلونا

۲۰، ۲، ۷۷

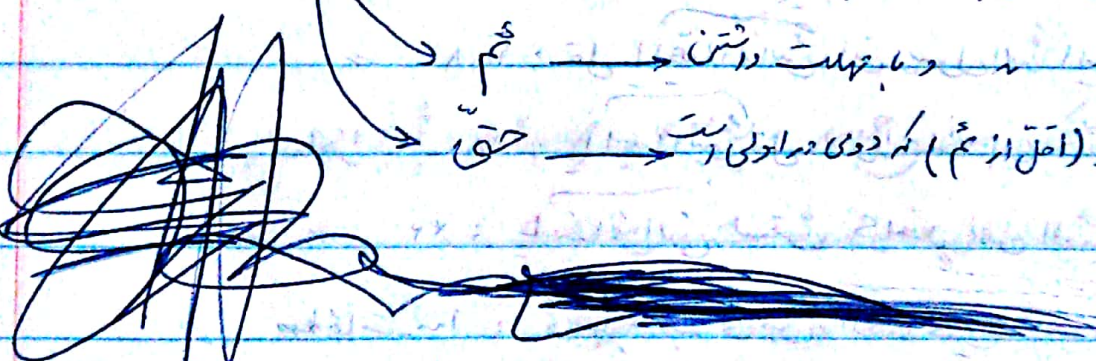
لكن لا سندك (دفع توهم)
 كان للتشبه
 ليت (ارتاش)
 لعل (امید دارم)
 چون شباهت خود را به فعل از دست می دهد
 به شهادت الله و امر عطف را حذف کنیم

علّ عنّ ، أنّ ، لعلّ

کلمات

جهت

جمع بدون ترتیب و شرطی → واو
 جمع با ترتیب ولی بدون مهلت → خاء
 جمع با مهلت داشتن → شیم
 جمع با ترتیب مهلت دار (اقل از شیم) که دومی در اولی است → حق



۲۱، ۲، ۷۷

بجای

- ① مهلت می گذارد از اسم است
- ② در صی معطوف داخل در معطوف علیه است
- ③ در صی مهلت معنوی و ذهنی است



تکلیف‌های احکامیه

عقوبات

احکامیه

یعنی باید قبل از آن یک اعمای دیگر باشد
غالباً با واد به کار می رود.

الحدی اما زید و اما عمرو
تخفیر (عطف نسبت)
عطف است

آزید عندی ام عمرو؟
منقول: جانی زید ام عمرو؟

* حد: آزید عندی ام عمرو؟ ام به نسبت وجود دارد
یعنی حقیقت در وجود نسبت نیست و مورد "ام" نیست.
استعمال "ام" مقصد شرط دارد:

زید آمده ... نه نه ام هم باشد
افضا لا یلی ... ام دهی شهادت
[بل آ]

① قبل آن همزه ای باشد (استفهام یا تسمیه).
آن شرط است قطعاً ...
نه آیا ممکنه نوشته باشد؟

بمعنی دلیل بر آن ... ② بعد از "ام" و بعد از "همزه" مثل هم باشند
مصادیق گوناگون

③ ثبوت یکی از دو امر محقق باشد. نقطه در محبت خیر و
استفهامیه بر کار می رود

أجاب زید او عمرو؟ نعم لا
اما زید و اما عمرو؟ نعم لا
زید او عمرو؟ زید او عمرو
اما زید و اما عمرو؟ زید او عمرو

بافتیر مخفی تخفیری شود که سوال محال از حقیقت از
ثبوت نسبت ممکنه یا برابر حرکت از افراد؟

زید او عمرو؟ ام عمرو؟ اینجا در نقطه سوال از مقصود است و نه

مقصودش

لا، مل، لکن

بدون
افرادین از مابین : حبیبی نمی بل شمس

اصحاب
جانی زید بل عمر

« و لکن لا سند را »

« تمام عمر لکن حاد هم بقی (دفع تو هم بکند) و ملین مد التی قلیما او بعد ها »

« لا یلیمها »
{ منتظا بر وجهه وارده شود
ألا
أما
(استفاد) ها ها ها زید قائم

جامع السواحد

« ایجا یبای »
نعم بللی
اجل حیث
ای

نعم : تا نید مدیم صفتیم

بللی : تا نید در جواب استفهام نفی زید نیست بیکم ؟ قالوا بللی

ما جانی زید ! بللی (جانی زید) [خود همین داند و بعد میانه که میگوید که برنده یا خود را میگوید]

ای به اثبات بعد از استفهام هل کان کذا ؟ ای و الله

بقیه الفاظ خبر صفت را تا نید می کند

زائدات: اِنْ اَنْ مَا لَا مِنْ بَاء

لام

دیوان الہی قمشای [نثری کتب الباء واللام گنتہ چون اسم است و بعد از اسم

بجز حرف من است در مورد ضبعت خاخر و بعد حرف حروف ال الی انکود طاهرش این بود کہ

ال بر حرف آہہ : خاطر بر حین از اشبہ طاهر صرف نظر نیست از آہہ ال [

مستحق



۷۷ ، ۲ ، ۲۶

[رومہ غیب داشتہ ام [

اَمَّا (تفصیل) : الناس شئ و سعید اما الذين سعدوا غفوا الجنة

واما الذين سقوا غفوا النار

کہ وجود ناء در جہاں لازم است

از در سیاحت جبر توی

فعل مخذوف است (یعنی)

اَمَّا = مہما یعنی من شئی

نفس نہ

*** فعل را حذف می کنیم تا گمان نشود مقصود فعل بوده است بلکه غرض اصلی آن خبری است

کہ بعد از فعل واقع می شود : اَمَّا ^{اما} ^{یعنی} شئی ^{فعل} فَرَسٌ مُنْطَلِقٌ ^{فعل} اَمَّا ^{فعل} فَرَسٌ مُنْطَلِقٌ

✓ اما غنی الدار فَرَسٌ

✓ اما التیم فلا تفسر

✓ اما فَرَسٌ مُنْطَلِقٌ

✓ اما فَرَسٌ مُنْطَلِقٌ

✓ اما ان كان من الا قبياء فلما الجنة

تسویں۔ اس وقت (محقق بہ اسم)  زندہ
 اس وقت () 
 اس وقت (محقق بہ اسم)  حین
 اس وقت (محقق بہ اسم)  مسلمات
 اس وقت (محقق بہ اسم)  یا ابتاعک اور عساکر

تاکید

۷۷، ۲، ۲۸

مستند بہ اسناد
 ۷۷، ۲، ۲۸